

# ترازنامه و چشم انداز

بولتن مباحثات شماره ۱

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

www.iranarchive.com

منادیان انقلاب، در برابر موج جدیدی که زبرشان میکند، خموشانه افتخار بر برگزید مانند "لامپه" می‌پیر در روپسین دم‌حیات نداد می‌دهد: "اینک خرد عملی خود را نشان دهید." باید امید کاذبی در این و آن بر- انگیخته شود. اگر شرد معطوف به تغییر نیست داعی آن که هست. هیچ چیز آسان تر از "اعلام جنگی نیست که برای آن کمترین آماذ کی نیست. این، وجدان های بی تفاوت را از عذاب خود آفریده نجات می‌دهد. منتها بهره‌ای که بابت آن پرداخت می‌گردد از سنگینی این عذاب های فردی بارها فراتر می‌رود. سهمی که در شکست مبارزه، انقلابی ادا می‌شود، خود ترانزنامه‌ی آنان است. روشن‌فکران خرد، بورژوا، آخرین سهم خود را ادا میکنند و سپهری می‌شوند بدون هیچ عذاب وجدانی سخت‌ابزار لازم برای توجیه راتعبیه کرده‌است. وسهائی که بمثابة زیان خود پرداخت شده، بابت سرافرازی مجدد کافی است، یا برای حقوق تقاعد.

بهراستی، آیا این سهم تاجچه حد بود ما ست؟ آیا انتقادی که هنوز بر همان موقعیت قرار می‌گیرد، دیگر آگاهی شخصی غیر انتقادی خواهد بود، پس آید یگرتحول درونی، از ریشه، نامیسر شده است؟ و پس چه باید کرد؟ این موضوع انتقادی است که باد ست گذاشتن به ریشه‌های بحران، انهدام نظری آن و قرار گرفتن در وضع جدید، خود نیز سپهری میشود. یعنی از طریق مباحثات محک نمی‌خورد، همانا با نشان دادن جنبه‌ی سازمان‌ده و عملی خود، انتقاد به ترانزنامه را به چشم انداز انتقادی تبدیل می‌کند.

#### فصل اول - انتقاد تجربیسی

کنگره چکیده، این ترانزنامه بود. زیرا کاری نکرد مگر که ریشه‌ها در بردن بحران را تصریح کرد. این حقیقت را با خود مباحثات کنگره بر ملا می‌کند. خود ترکیب کنگره، سطح اختلافات و سطح درک این اختلافات و نتایج کنگره یعنی مصوبات آن بر ملا می‌کند. ویاری، خود ناتوانی کنگره در ریشه‌یابی بحران بر ملا می‌کند. همگان حاضر در کنگره پذیرفتند که بحران هست - در همه سطوح و ریشه دار. همگان اما، در وارسی ریشه آن باز ماندند. (در این باره، قطعنامه به حد نصاب آرا نرسید).

سرمقاله "کار" شماره ۱۴۰ می‌نویسد: کنگره سوای همه، مصوبات با تعیین وظایف اصلی، در دوران کنونی یک گام ارزنده در جنبش کمونیستی ایران به جلو برداشته است. "آن مصوبات راه و چاره تازه نمی‌نمایند آنچه تصویب شد و آنچه تعیین شد همان بود که بود."

کنگره نشان داد که نمی‌خواهد خلاف جریان برود. می‌خواهد با رتق و فتق ساده‌های امور مشکل‌را از پیش بپاردارد یا نهفته بدارد. مستحقى‌ها "طرد" می‌شوند و جناح‌چپ "جذب" می‌شود. دیالکتیک منازعه‌ی شخصی و مصلحت شخصی به منطق آرا ترجمه می‌شود و پنهان می‌ماند.

این اما، هنوز یک گام ارزنده نبود. وقتی محدودیت‌ها شروع به خود نمائی کرد بکه تعداد درجات سازمانی پیش از تعداد ارتباط‌های کارگری است و حتی یک کارکرد رکنگره حضور ندارد، که در تئوری از ناآگاهی‌ها تغذیه کرد مانند و در عمل نظاره کرد دست و دم صحنه باقی ماند مانند، که تاکنون بی‌هویت بود ما در و پس کرد ارشان را اعتباری نیست. آنگاه دیگر از "مایه" چه باقی می‌ماند؟ همه، سردرگمی، بی‌کفایتی و بی

ما یکی هیچ پاسخ یا توجیهی نبود. تصویربالغه آمیزد ریاره خود فروریخته بود، و به انتظار عاجزانه ای اعاد می همان تصور تبدیل شده بود. پس "گام ارزنده" چه بود؟ همانا تثبیت آنچه هست. منتها یکبارید مآلینم شورانگیزه ماتریالیزم نفرت انگیز بدل می شود. اگر تاکنون موقعیت توسط عاطفه حفظ می شد، یعنی نیروی حافظه موقعیت به قدرت غیر جسمانی و غیر شخصی ظاهری شد؛ اکنون که دیگر همه چیز رو شده، افراد می باید با احتساب عقلی موقعیت را بپذیرند و خود کارگزاران باشند. عاطفه هنگامی که ارضا نمی شود، مختل می شود؛ روان نژندی در همین هنگام رخ می دهد. خود را در کنف حمایت وجودی مافوق قرار می دهند، ضعف خود را توسط نیروی جاذب آن چیران می کنند و هنگامی که تردید در باره آن ظاهری شود، دچار پشیمانی خاطر می شوند، احساس فریب خوردگی می کنند، و بتدریج حساسیت خود را از دست می دهند. اما خرد عقلی همیار بازی و دیگری را آغاز می کند چرا که واقعیت حقیر را پذیرفته است و انتظارش "معقول" است. حساسیت آرمانی اش را از دست می دهد تا وظیفه واقعی اش را درک کند. تفکیک کلی و مشخص، متد عقلی یا اصل قرانگیش می شود. طرد ریشمای بحران بطور کلی راست است اما بطور مشخص چه باید کرد. راست است که کمبود در مطالب واقعی و شعوریک و پیش داوری برای جنبش پرولتاریائی زیانبار است اما نمی توان یکباره و یکسره از این نیروی زیانبار برید، و مادام که چنین است تن دادن به رهبری آن، و گوانجانی پیشداوری لازم است و مادام که واقعیت حقیر بصورت نیروی حقیقی جلوه می کند، ماتریالیزم گروهی، بصورت برنامه سیاسی در می آید.

روشنفکران خصلت خود را به ثابته خرد بورژوا، به ثابته ایدئولوگ نظم موجود حفظ می کنند. با نیروی جنبش تعالیات آن، و نیازهای آن بیگانه اند و خود را از تاثیر متقابل در زندگی توده ها و تاریخ سرنوشت "یک ملت" بری می دانند. اگر شوراهای کارخانه باین حال روز افتاد هاند، پیشگامان کارگری پراکنده هاند، کلیه کوشش های انقلابی طبقه عقیم گشته اند و یک دوره از زندگی سیاسی توده ها سپری می شود، تقصیری متوجه اینان نیست، این پستی و بلندی خود واقعیت است. ضعف، در نیروهای مولد جامعه جستجو می شود. آنان به کارنامه خود بطور جدا گانه نظری افکنند (قطعنامه در باره کمیته موقت) و اگر نسبت به وجود بحران متقاعد شوند، بدان نه بصورت تاثیر زیانبار و خائنانه خود به جنبش کارگری، همانا چون یک مرض که میباید معالجه شود نظری افکنند. مادام که بحران رابه صورت عارضه ای می نگرند، تنها به تدبیرهای عقلی دست می زنند. اختیارات بیشتری به رهبری می دهند، جلو رُشد بی رویه "رامی گیرند، برسرعت دیدن های تشکیلاتی می افزایند و تشکیلات را جابجا می کنند (حذف این یا آن کمیته، کنار گذاشتن افراد، طرح تشکیلاتی جدید، جابجائی مسئولیت ها) و هنگامی که بحران خصلت سیاسی اش را آشکار می کند به درجه ای اختلافات مابین خود می نگرند و گمان می کنند که اختلاف ها به هر شیوه اگر برطرف شوند، بحران رخت برمی بندد. چنان که در آغاز، اختلاف با مستحقی ها بر سر تبدیلی شکل گرفت، بعد، موضوع کاراکتر مشخص پیش آمد و یاری تساهل رویز و نوزیم خروشچفی صحود کرد. به سان دکاندار که در بحران عداوتی غیر طبیعی نسبت به دکان همیشه اش می بیند، روشنفکر خرد بورژوا در پی حفظ وجود خویشتن است. راز معقول بودن آن همین است.

## ۲- منازعات درونی روشنفکران خرده بورژوا مستقل از مبارزه طبقاتی

### پرولتاریاست

نمرته آن: هنگامی که در کنگره از سازماندهی مبارزه سخن گفتیم و گفتیم اکنون می باید با ایجاد کمیته‌های عمل کارگری، هماهنگی آن‌ها، اتحاد عمل پیشگامان کارگری (در رون صنعت) جهت اعتصاب عمومی سیاسی در جریان مداخله کرد، گفتند "اینها جملات زیباست"، "اینها خیال پردازی است"، و تا آنجا پیش رفتند که گفتند: "مگر دستاورد ماندنی انقلاب نشسته‌اید". نه اینکه آنان بطور کلی به اعتصاب باوری نداشتند، اما "بطور مشخص" علیه این برنامه عمل سربرداشتند. نه اینکه سرداران بطور کلی از ستاد فرماندهی انقلاب صرف نظر کرده‌اند، اما بطور مشخص در همان عقب‌گام آن، آنجا که شیپور شکست ناخواسته می‌شود، حاضر بر اقبال ایستاد ماند.

منازعاتی که در این صحنه مجازی درمی‌گیرد، به‌مانند خود صحنه مجازی است. این دیگر کوششی نه برای درک ابزارهای مبارزه واقعی، برای کسب ابزارهای از میدان بدر کردن یکدیگر است و حقارت آن، در تحقیر نمودن امری است.

وحدت روشنفکران خرده بورژوا هم مستقل از وحدت واقعی کارگران است. نتایج نامه سرگشاده‌ی سه سازمان به مجاهدین چه بود؟ نامه نگاری مشترک کام ارزنده‌ای در راه وحدت نیروهای انقلابی پرولتاری قلمداد می‌شد. این وحدت در چه تجسم می‌یابد؟ مادام که پیشگام کارگری در کمیته‌های عمل برای عمل متحد، متحد نشود، هر توافقی فقط احکام صادره از بالا خواهد بود (لنین): هیچ چیز ساده‌تر از نوشتن کلمه "وحدت" با حروف درشت و عدد دادن آن و خود را حامی وحدت اعلام کردن نیست. وحدت نمی‌تواند به ثمر برسد. "این گرافه گویی و خود فریبی است. وحدت نمی‌تواند از "توافقی‌های بی‌بسیار گروه‌های روشنفکری" خلق شود". چنین گمانی بی‌غایت‌اند و هبار، بی‌خردانه و می‌تزل است. وحدت می‌باید بدست‌آید و تنها خود کارگران، خود کارگران دارای آگاهی طبقاتی می‌توانند آنرا بدست آورند. آن هم با کوشش سرسختانه و مصر.<sup>۷</sup>

این وحدت، اما، خیال پردازی تلقی می‌شود. چنین هم است. زیرا ابزار مبارزه واقعی با ابزار وجود شخصی خویشتن ناسازگار است. بدون کار سخت و منظم بدست نمی‌آید. بدون کوشش واقعی برای متقاعد کردن، بدون فراگیری کلیه تجارب روزمره و لمس زندگی و نیاز کارگران، بدون تغییر موقعیت خود از دون کیشوت به ژاکوس کارگری، به ثمر نمی‌رسد. آنگاه انگیزه‌های مبارزه و تصور شخص نسبت به خود فرق خواهد کرد. آنگاه می‌باید یکایک قدم‌هایش را بسنجد، نتایج هر عملی را بررسی کند، و برای جلب دیگران راه‌های واقعی بیاید. و این‌ها آیان نسبت به موقعیت آنان خیالپردازی نیست؟

باری عمل روشنفکران مستقل از عمل مستقیم کارگران است.

سنگ بنای فعالیت آنان موقعیت خود آنان است و هدف آن کسب اعتبار برای همین موقعیت: در مبارزه اردیبهشت (اول ماه مه ۸۱) کتف بسته بخیاپان آمدند. همه‌ی یک ماه قبل از آن به کلنجرهای درونی گذشت. آیا اقدام مشترک با پیکار به سازمان لطمه نمی‌زند؟ چه توافقی‌هایی با پیکار لازم است؟ (در-

کنکره حتی گفته می شد: ما برای منفرد کردن راست یعنی مستعفی ها برای اقدام مشترک تاکید می کردیم) اما آنان که به خیابان ها می آمدند، واقعا مبارزه جو بودند. نه برای بزرگداشت خود، همانا دین احیای مظهر رویگری روشنفکران به جنبش پرولتری بودند. توان هائی که هنوز زخم نشده اند و مستعد نظم گرفتن و آیدیده شدن اند، اما مجریان کدام سیاست شدند و امنه عمل شان تا چه حد بود؟

روشنفکران عمل، همانا عمل بلا واسطه ای رادرمی یابد که منشاء د رونی (گروهی) دارد و جنبش چون یک امر عینی و فی حد ذاته قلمداد می شود، که مانند شرایط جغرافیائی و طبیعی مساعد بودن این یا آن عمل را تعیین می کند. هنگامی که فاجعه بصورت ضربه بر تشکیلات، شکاف با پایهای توده های (پایه ای که متفرق می شود، عصری برای تمرکز و سازماندهی شان نیست، و روه اضمحلال می رود) و عقیم ماندن کلیه اعمال ظاهر می شود، گوئی فاجعه ای طبیعی رخ داده است که بر آن با حفظ خود و مقاومت منفی می توان غلبه کرد. حال آنکه این فاجعه، شکل جسمانی جدائی تاریخی آن گروه یا سازمان از طبقه ای است که مدعی نمایندگی آن است.

چه کسی مسئول این فاجعه است؟ هرچه ذخائر شور، پیکارجویی و عزم انقلابی کارگران به هرز می رود - (مانند اعتصاب ایران ناسیونال یا اعتصاب پالایشگاه شیراز)، راکد می شود، بورژوازی امکانات خود را ظاهر می سازد. تجدید حیات اقتصاد یا ش برپایه کاهش ارزش سرمایه ثابت، و ارزش نیروی کار نمودار می شود. نیروی اقتصادی اش که اکنون خود را بطور منفی ظاهر ساخته، با تجربه عناصر جامعه و حکومت یعنی پایه آنتهارساندن قطعی "هرج و مرج" به صورت محرك نظم و اعتبار عمل می کند. برخی نتیجه می گیرند که دیگر "تحول بورژوازی مکرراتیک" قطعی است و از این راه سربرآستان شکست قطعی می ساینند. لکن "موضوع مهم این است که به هر طریق در پی آن باشیم که بازی خودمان را بکنیم، یعنی قطعا پیروز شویم. . . . . حتی از ظاهر قابل توجیه، به بازی کردن در بساط بازی دیگران پرهیز کنیم." <sup>۸</sup>

تحول بورژوازی مکرراتیک نتیجه آن فاجعه است حال آنکه مبارزه با فاجعه را می باید با مبارزه با نتیجه آن پیش برد. و آن عصرتیدهای که حامل این مبارزه است، همانا عنصر پیشگام کارگری است که از یک دوره مبارزه مداوم و متنوع گذشته و ظرفیت نبرد قطعی دارد (باز هم خیالپردازی) و هرگاه این حلقه گم شود، فاجعه قطعا با روبرو خواهد داد و مسئول این چه کسی است؟ سازمان برنامه خود را بازی در بساط دیگران قرار داده است؛ صرفنظر کردن از پیروزی قطعی و کوشیدن برای جدائی بنی صد روم جاهدین، یعنی نوع دیگری از قرار گرفتن بر پایه نظم و این آخرین سهمی در شکست است که سازمان از لحاظ تاریخی ادا می کند.

در سال ۱۳۵۵ چرخشی در تحولات اقتصادی و سیاسی ایران آغاز می شد. رهبری انقلابی بطور علی ضروری می شد. در قبال ارزان نیشویه پلیسی - ارتجاعی مجاهدین - ل تجلی کرد و بعد ضریات کامل پرسازمان فدائی فرود آمد. اولی با فرقه گراشی اش و چنانیکاری اش به بحران رهبری دامن زد و دومی که رهبرانش خود را برای شرایط انقلابی آماده می کردند و هنوز در معرض آزمون جنبش توده ای قرار نگرفته بودند، یکسره توسط پلیس ریود شده شدند و سازمان، در واقع بدون ستاد فرماندهی شد. آنچه

بعنوان میراث خود یا مایه یاقی ماند تا به کمک آن بتوان از نوجودید حیات کرد پیوسته تغییر شکل می یافت تا بالاخره بصورت خون بهای موقعیت حاضر در آمد. از این پس، ترازنامه سازمان تلنیاری است از شکستها و هربار طعمهٔ اپورتونیزم شدن.

در آغاز تصفیه نسبت های ثابت پیش آمد. یعنی مایه سازمان (دیگر بصورت اعتبار و خونبها) پایه وسیعی برای آن ایجاد می کرد. "عصرتودهای" بصورت هواداران شکل می گرفت و می باید قابلیت رهبری هم تغییر می کرد. بدین خاطر عضوگیری ویژه کردند. این قابلیت، فقط به نیاز عملی مشروط بود که در تناقض ضعف روانی و غرور بیرونی ظاهر می شد، از این رو عضوگیری ویژه نوعی دست چین کردن بود که فقط ضابطهٔ تمایل رهبران را طلب می کرد. رهبری که قادر به درک نیاز عمومی (ارائه رهبری متشکسل به جریان انقلاب) نبود، دلایهٔ نیازها و آمال متضاد عصرتودهای اش را بطور منکسر جذب می کرد و به جنگ زرگری مابین خود جان می داد (پیش از قیام بهمین، این جنگ بر سر محور بودن یا غیر محور بودن مبارزه مسلحانه بود). قیام چشم انداز جدیدی می گشاید. شرایط سیاسی، مطلوب، از جد انتظار رهبران فراتر رفته است. رهبری آن را چون اقبال خوش آیندی برای خود تلقی می کند. تماس مردم با زندگی سیاسی، مطرح شدن علی انقلاب اجتماعی و صراحت یابی تناقضات اجتماعی، همگی یک استراتژی انقلابی (روش انقلاب پرولتری نسبت به دولت) را طلب می کند. اوضاع نا پایدار، محدودیت کلیسای مانورها را تعیین می کند. رهبری، اما سر مست پیروزی های جزئی است و مانور را استراتژی خود می کند. در خطوط داخلی، مصلحت دست بندی ها تقدم می یابد. برخورد با گذشته در حلهٔ اول قرار می گیرد. در خطوط خارجی، از آنجا که انقلاب به روی صحنه اش آورده، توده انقلابی بدان قوت و قدرت بخشیده، می باید از عمل مستقیم دفاع کند. اما از آنجا که ذاتا غیر انقلابی است و دستنی به امتیازات جزئی می چسبد انقلاب پرولتری هر سرور جامعه را برمی اندازد. اما رهبری برای بخشی از توده انقلابی نقش سرور را بازی می کند و همین آن را هم تراز ارتجاع می کند. در جنگ اول ترکمن صحرا این خصمت متضاد بیرون میزند. دولت سیاست سرکوب موضعی، ضربه در مقابل ضربه را اتخاذ کرد. سازمان با عمل مستقیم ترکمن ها همراه شد (از پیش در تصرف زمین ها و حالا در سنگر بندی و جنگ). و هنگامی که دولت آغاز به حمله به خود سازمان کرد، تغییر سیاست سازمان هم آغاز شد. رفیقی چنان د چار دستها چکی شد که گفت "هر امتیازی که دولت بخواهد بدهم"، "دیگری" اخراج مسئول گنبد از سازمان را پیش کشید. دست آخر، هیات حسن نیتی همراه باد ولتیا فرستادند تا آتش "جنگ خانمان برانداز و برادر رکشی" را فرو نینشانند.

با این حال رهبری نمی توانست به تابه بوروکراسی قلعه خود را سازمان دهد. پایه مناسب بوروکراسی آن بخش از روشنفکران خرد بود که بین کار و سرمایه در حوزه روستا و بین فروشندگان و خریداران نیروی کار میانجی گری کند (تولید کنندگان ایدئولوژی و اتحاد گران کارگری). سازماندهی چنین پایه ای

\* اکنون از رهبران کنگروه خواهان اکثریت است.

\* از فرمایشات بهترین عناصر تاریخ معاصر سیاسی (فرخ نگهدار)

مستلزم جنبش کارگری است باینکه تا اوم تاریخی که با سنت د مکرسی در آمیخته باشد . لکن تازه قیام بهمن موجد قانونیت وسیع شد . در ضمن ، سازمان روشنفکران رادیکال رابه حد گسترده ای بخود جلب نمود . وضع هم چنان بود که مبارزه دیگر نه می توانست در محدود وده " قانونی باقی بماند ونه هنوز بطور کامل بر بنیاد انقلابی قرارنداشت . اشغال کارخانه ها ، ایجاد شورا های کارخانه ، عمل مستقیم حاشیه نشین ها و ملیت ها ، شکاف در ارتش ، مظاهر انتقال انقلاب به پیروزی قطعی بودند و شکل گیری سپاه پاسداران ، مجلس خبرگان ، ولایت فقیه ، جهاد سازندگی ، بسیج مظاهرو آمدن نهائی ترین شکل کهنگی ورکود . در این میان رهبری بمنزله " تجلی د مکرسی خرد و بورژوازی ، در پی آمد تعارضات سخت واقعی رویه تجزیه می رفت . بجای آنکه یک سازمان توده ای بوروکراتیزه پاکبگرد ، انشعاب یک نقطه بحرانی این تجزیه بود .

-ع-

این انشعاب خود را بر تجزیه استوار کرد و از آنجا که خود تجزیه نمی توانست شعار انشعاب باشد توهم بصورت اصل تبلیغ در آمد . سازمان مابعد از قیام نیازی به اختراع توهم نداشت زیرا قدرت لازم را از حسد انتظار کسب کرده بود . اما اکنون می باید قدرت لازم را کسب می کرد و آنجا که توهم است د مکرسی خرد و بورژوازی ریشدار است .

توهم در اصل ، همانند اعیه جدائی انقلابی و رفرم بود که بصورت تفاوت در تحلیل (تخخیر) د ولست بیان می شد . د ولت حاضر ارتجاعی است یانه ونمایند و کدام طبقه است ؟ این هنوز ، اما ، از روش انقلاب پرولتری نسبت به د ولت نیست . گروه بندی اقلیت خود را وارث د وره اول روزنامه " کار " میدانست . از این رود ر همه " گنج سری آن د وره سهیم بود . و مگر انقلاب و رفرم در آن د وره جدا بود ؟ و آیا بر راستی ، انشعاب جدائی انقلاب و رفرم بود ؟ تازه در کنگره گفتند : " اکثریت هیات سیاسی سازمان ما بعد انشعاب د رموضع رفرم قرار داشته اند " ( اینک استعفا کرد هاند ) " لکن در کنگره باز پشت همان قطعنامه استراتژی ایستادند که از جانب همین " اکثریت هیات سیاسی " تراوش کرده بود .

سانترالیزم د مکراتیک توهمی د یکریود . پیش بسوی مبارزه ایدئولوژیک علنی مادام که رسمی بود ، رفرم و انقلاب " در هیات سیاسی سازش می کردند و هنگامی که در " اختلافات ما " آن رابه مبارزه علنی فریاد خواندیم ، لب از لب ننگشودند . هنگامی که خود هیات سیاسی ترک برداشت و موجد د مبارزه علنی مطرح شد ، هیات اجرائی پیشقدم شد و تشکیلات را مخاطب قرار داد : " آیا کمیته موقت پرنسیب مبارزه ایدئولوژیک علنی را زیر پا گذاشته است ؟ " آواز گری شد که فشار برای مبارزه علنی تقویت جببه " رفرم است . سپس موضوع به کنگره محول شد . د ر قطعنامه اولیهای که به کنگره ارائه کردند ( اکثریت کمیته موقت ) گفتند : " مبارزه ایدئولوژیک علنی یک پرنسیب همیشگی نیست " یعنی گاه می تواند پرنسیب باشد ( هنگامی که خود بر سر انشعاب بودند ) و گاه نه . و هنگامی که حق گرایش مطرح شد ، همه " خجالت هارا کنارزند و روح بوروکرات منشا نه شان راد رکف نهادند .

مبارزه ایدئولوژیک مستلزم گروه بندی های ایدئولوژیک است ( بد انگونه که مبارزه طبقاتی مستلزم

طبقات متضاد) اما روشنفکران خرده بورژوا در "بلندای" مبارزه قرامی گیرند. مبارزه ایدئولوژیک — مافوق گروه بندی های ایدئولوژیک و وجود گروه بندی هارا منکر می شوند. گوئی با محفل کری می چنکند اما با تندیل مبارزه ایدئولوژیک به اختلافات فردی، به جنگ بیمارگونه و جاه طلبانه ای دامن می زنند که عایدی جز غفونت فکری و انحطاط اخلاقی ندارد. از این رومدتها و یارها کوشیدند اختلافات رایسه زیان تشکیلاتی ترجمه کنند. "این یک بحران تشکیلاتی است." از گروه بندی های ایدئولوژیک خبری نیست. ناشی از اختلاف مابین هیات های اجرائی و سیاسی است (بهمین ماه ۵۹). ناشی از د مکراسی بدوی در بین پایه هاست. ناشی از رشد بی رویه تشکیلاتی است. ناشی از طرح تشکیلاتی اسنست. ناشی از تنبلی این و آن است. پس این و آن را جابجا کردند یا کنار گذاشتند. تجدید سازماندهی کردند. حلقه تشکیلاتی را تنگ تر کردند. کمیته موقت جدید را انتخاب کردند. بر اقتدارش افزودند. اما اخیر، بحران از سر جایش تکان نمی خورد. اعتراف کردند که بحران است. "به پراگندگی، نبود وحدت (حد اقل وحدت عمل) در صف نیروهای انقلابی طبقه کارگر" اذعان کردند. دیدگان را بر "یاس، سسر خوردگی، بی اعتمادی و آینه های بدون چشم انداز روشن" کشودند (سرمقاله "کار" ۱۲۹). خود را بی هویت خواندند (درکنگه).

در یخانه برای تغییر خود. بحران هست، اما نه بحران موقعیت خود. همانا بحران سنگ اندازی دیگران (بیرون و درون) است ورنه تاکنون پشت افراسیاب رایسه خاک مالیده بودند. مانع بیرون تشکیلاتی همانا مانع اساسی در مقابل مادیت یافتن قدرت واقعی خلق است. "پیمان رجوی — بنی صدر. ۳ راه آن عامل اساسی قدرت یعنی توده های کارکردار ای آگاهی طبقاتی مانع وسد های قطعی ایجاد کرده است"

قدرت واقعی خلق، می دانیم، با آگاه کردن کارگران نسبت به مواضع آن و تکیه بر سازماندهی حقیقی شان بدست می آید. حال، اما، نه تنها مانع در جای دیگری است بلکه سهم قدرت توده ها در چیز دیگری تجسم یافته است. موضوع عبارت است از برطرف کردن انقیاد رجوی به بنی صدر. فشار از بالا و پائین، درهم شکستن پیمان (قطعنامه کنکوه)، پیمان رجوی با ما. پس بایک تلنکر رجوی به کاسه پیمان، مانع اساسی قدرت واقعی خلق ناپدید می شود. پس بازی در بساط دیگران (شورای ملی مقاومت) برنامه عمل کارگران است. پس هنگامی که می گوئیم برقم همه زد و بندها و پیمانها، پرولتاریا راه انقلاب طبقاتی خود را تعقیب خواهد کرد. "چنان ذرات وجود شان از اهانته به توده ها (رجوی) به خشم می آید که آوازه گری می کنند: نمی گذارند بسمت توده ها (رجوی) برویم."

آیا "سیاست پرولتری" در درهم شکستن پیمان (و جد کردن "رجوی" قطعنامه) است؟ ایمن سیاست به خود متکی است. "اکوشش های علی خود کارگران دار ای آگاهی طبقاتی، برای بهره گیری از بحران جهت یک انقلاب موفق و بیروز<sup>۱</sup> و نه انتظار به معجزه."

مانع بیرون تشکیلاتی — تحایل به ائتلاف و سازش با لیبرالها بصورت دعوت به ورود به ائتلاف شکل گرفته (شورای ملی مقاومت) حتی در صورت عدم پذیرش اصلایه های ما بر میناق در درون سازمان



(اگرچه بصورت ضعیف) "۰۰۰ سرمقاله "کار" شماره ۱۲۹) اذعان می شود که این جریانی است ضعیف می توان آشکارا در ارگان مرکزی به باد انتقاد گرفت (بدون حق پاسخ) چنان اعتماد بنفسی در خود سراغ هست که می توان بی اهمیت تلقی اثر کرد . پس این چه ربطی دارد به ضعف و پراکندگی بقیه جریان ؟ آیامی توان گفت که چون آنها ضعیف اند ، ما هم ضعیفیم ؟ ازیک لحاظ آری ، صداقت مسری است .<sup>۱۳</sup> ترس می تواند ترس برانگیزد . ضعف می تواند ضعیف کند . اما فقط در میان افراد ضعیف النفس این سرایت می کند . جریان زینویف - کامنف در ۱۹۱۷ مخالف قیام بود . در ضمن ضعیف بود اما لنین یک مانع درون تشکیلاتی "تراشید تا از رهبری قیام سر یارزند . هنگامی که ترس در کمیته مرکزی رخنه کرد ، سر زده به سمولنی رفت و ابتکار قیام را بدست گرفت .

هنگامی که درکنگرو "جریان ضعیف" استعفا کرد آنان را "بعنوان عناصر فرصت طلب و سازمان شکن از صفوف سازمان طرد کردند" (قطعنامه در مورد اعضای مستعفی) . با طرد عناصر ، د یگرمی باید بهمانع درون تشکیلاتی غلبه کرده باشد . اما خیر ، بحران از سرچایش تکان نخورد است . و باز باید شاهد یک مانع دیگر بود و طرد عناصر دیگر .

- ۵ -

موج اول باری از سرگذشته است . سازمان از لحاظ "برون تشکیلاتی" شکست خورده است . در پره حقیقی اوضاع از کم افتاده است . بی لیاقتی اش در عمل پرملا شده است . از لحاظ درون تشکیلاتی هم در مشکلات خود آفریده دست و پاهای زند ، و انتظار عاقبت دارد .  
موج دوم در حال برآمدن است . روشنفکران خرد ه بورژوا د یگراز دورانی سپری شده حکایت می کنند . جریان امور نشان داد که روشنفکران اگر آلوده به پیشداوری و بی خردی باشند تا چه حد خطرناک اند . تخته بند زد و بند های خود می شوند . بجای آگاهی ، فیلسیتیزم (بی فرهنگی) می پرورند و چهل خود را بحساب تودها واریز می کنند .

اکنون دیگر ، قرار گرفتن در همین موقعیت حتی بشکل انتقادی ، همانا بازی در بساط د یگران است نتیجه آن زد و خورد های درونی ، بیگانگانه محک علی است . یا انتظار توام باید بینی . باید کلیه نتایج انتقاد بررسی شود ، مخلصت غیر عملی (غیر انتقادی) اش پرملا شود . انتقادی که عملا بوضع موجود تکیه میکند مخالفت منفی آن که جنبه ، د یگری از همان وضع است ، تنها روح فریبکار محذب فریب خورده است .  
انتقاد می باید خود را عملی کند ، چرا که بنیاد خود را قطعیت انقلاب قرار می دهد و این در عقب گاه آنجا که شیور شکست نواخته می شود ، بدست نمی آید ، مادام که از موقعیت روشنفکران خرد ه بورژوا رها شده ، غیر انتقادی است . باور بدان نوعی فریب خوردگی است . یا تنها هره عملی کردن نغی موقعیت خود . حال آنکه این تنها با جداشی قطعی (تئوریک ، عملی و تشکیلاتی) از واقعیت وارونه بدست می آید . یعنی چرخش به صنعت سازماندهی پیشگام کارگری مستقل از روشنفکران خرد ه بورژوا ، د رگیری عملی در جنبش کارگری تحت برنامه انقلابی .

بی شک این چرخش فردی نخواهد بود . همه آنان که در این مسیر قرار می گیرند ، می باید در مباحثه

علیه برنامه خرده بورژوازی درگیر شوند. ترازنامه کارآنان را نشان دهند و تحت بولتن خود (سازمانده و مروج) گرد آورند. در این صورت انتقاد نه تنها نقش آزاد سازی خود (تغییر خصلت خود بمثابه روشنفکر) را ایفا خواهد کرد، همانا چشم انداز رهبری انقلابی پرولتاریا را خواهد گشود.

### فصل دوم - برنامه

-۶-

سازمان در برنامه حداقل خود، سیاست کنترل کارگری را گنجانده است. این التقاط، روش لاپوشانی جوهر برنامه است.

ریزم کنترل کارگری، مالکیت خصوصی بورژوازی را سلب نمیکند، وسایل تولید را به تملك همگانی (جامعه) در نمی آورد، لکن با لغای حق بلا واسطه بازرسی و توبسرای کارگران و کنترل رشنه های حیات موسسه، قدم از کارکرد عادی تولید سرمایه داری فراتر می گذارد. اقتصاد سیاسی کار و مالکیت چنان در مواجهه با نیکه دیگر قرار می گیرند که نظم "عادی" تولید مختل میشود، و خود نظم، موضوع مواجهه میشود. افت تولید، سرآغاز مبارزه نیست (مانند اعتصاب) - همانا نتیجه موقت آن است. و کنترل هنگامی میتواند "فتح شود و ثبت شود" که پرولتاریا قدرت سیاسی را تصرف کند. روزگار میان میروند. نا سازگاری آن با جامعه بورژوازی در همین است. حال آنکه برنامه حداقل همواره (به مفهوم دقیق) همانا برنامه بورژوا دموکراتیک یا اصلاحات در جامعه مدنی و دولت است. شاید برای آنکه الفبا را تمیذ اند این یک افتراست اما در علم تعصب روانیست. آیا سازمان به جز این تلقی دارد؟ در سرمقاله "گار" ۱۳۹، گفته میشود: "بکشیم از موضع پرولتاریای انقلابی آنها (مجاهدین) را تا سطح خود ارتقاء دهیم. در کنگره میگفتند: "برنامه حداقل ما همان برنامه حداقل اکثر خرده بورژوازی است." و در نامه سرگشاده به مجاهدین نوشتند که چارچوب برنامه حداقل میان ما و برنامه مجاهدین، "همخوانی دارد" آیا در این که مطلب، اینجا بر سر فرم است تردیدی هست؟

آیا برنامه حداقل اکثر خرده بورژوازی فراتر از دموکراسی بورژوازی است؟ (مارکس) این برنامه در پی چنان تغییری در شرایط اجتماعی است که در پناه آن جامعه موجود یعنی جامعه بورژوازی تا حد امکان راحت و قابل تحمل شود. یعنی، از مخارج دولت کاسته میشود، فشار سرمایه بزرگ بر سرمایه کوچک از میان میروند، عقود الیزم ملغی شود، و مناسبات مالکیت بورژوازی در روستا نفوذ کند. شکل سیاسی منطبق بر این تغییرات، همانا ساختار دولتی دموکراتیک، مشروطه یا جمهوری است که بتواند به خرده بورژوازی اکثریت بدهد. ساختار دموکراتیک جمعی هم لازم است تا کنترل مستقیم بر اموال جمعی میسر شود و تا عملکرد بوروکراتها زیر نظارت قرار گیرد. لکن، کارگران همچنان مزد بگیرند و در انقیاد سرمایه باقی بمانند. ۱۴

"برنامه حداقل ما همان برنامه حداقل خرده بورژوازی است" - یعنی کارگران ما می باید همچنان مزد بگیرند و در انقیاد سرمایه باقی بمانند. مطلب نه سازگاری جامعه بورژوازی، همانا کاهش آن است و منطبق بر آن جمهوری دموکراتیک که همواره دولت را بمثابه ارگان استشار بورژوازی پوشیده میدارد.

گفته میشود، اما برنامه‌فیلشویکی هم زمانی حداقل بود. آنان برای ارتقاء دمکرات‌های انقلابی، تا سطح خود می‌کوشند و برای عملی کردن برنامه حد اکثر خرده بورژوازی. دیالکتیک، اما چنان است که از تشابه و تناقض کامل می‌سازد. بی شک برای نئین برنامه حداقل همانا رفیم از لحاظ بورژوازی، برنامه انقلاب بورژوا دمکراتیک بود. انقلابی که "نه تنها صویجات اضمحلال سرمایه داری و سیادت بورژوازی را فراهم می‌سازد، بلکه برعکس برای اولین بار زمینه را بطور واقعی برای تکامل و وسیع آروپائی و نه آسیائی سرمایه داری هموار می‌کند و برای اولین بار سیادت بورژوازی را بمشابه یک طبقه میسر میسازد. ... این انقلابی است که از حدود رژیم اجتماعی و اقتصادی بورژوازی یعنی سرمایه داری خارج نمی‌شود. ... و در رژیم سرمایه داری سیادت بورژوازی بر طبقه کارگر اموری است ناگزیر" ۱۵. مطلب نه بر سر توسعه سرمایه داری، همانا نوع آن است یا از نوع پیروسی است که آریاب سرف دار به پیونگمیدل می‌شود و قدرت آریابان در دولت برای یک دهه قوام می‌یابد. مونارشی بها برجاسی ماند. منتها استبداد نظامی به اشکال پارلمانی ملبس می‌شود. یا از نوع آمریکائی است، یعنی انقلاب ارضی و توسعه غول آسای سرمایه داری و نظام سیاسی بورژوا دمکراتیک (جمهوری). این مسالسه اساسی کل انقلاب بورژوا دمکراتیک روسیه است و مسالسه‌ای که شکست یا پیروزی انقلاب را تعیین خواهد کرد. ۱۶

اگر انقلاب نمی‌تواند از حدود رژیم بورژوازی خارج شود، پس حد اکثر اقدامات آن، همانا توسعه حد اکثر همین رژیم خواهد بود. از همین رو این اقدامات را برنامه حداقل خواندند.

حتی سوسیال دمکراسی آلمان که این تفکیک برنامه (حداقل و حد اکثر) را باب کرد، به جز این مقصود نداشت و پیرولتاریای آلمان می‌باید در یک مرحله کامل برای اهدافی می‌جنگید که از لحاظ سرمایه داری همانا اصلاحات بودند. آنگاه در پیشروی بطئی خود با تسخیر مواضع در خود محدود سرمایه داری (استراتژی قراسایش) آماده معصوم داشتن سوسیالیسم می‌شد. پیش فرض این تفکیک، همانا دوران ماقبل انقلاب اجتماعی است. نئین می‌گفت، سالهای ۱۹۱۴-۱۸۷۱ همانا "دوران پیشروی بطئی بسوی انقلاب اجتماعی بود" پس "در آن هنگام، پس از شکست کمون پاریس، تاریخ کارشکلاسی و تهدییی را در دستور روز قرار داده بود" ۱۷ یا انحصاری شدن سرمایه داری و کلیه ملل بعد از بازار جهانی کشیده شدند و تحت قانون کار حرکت آن قرار گرفتند. سرمایه و خصلت جهانی خود را در جنگ امپریالیستی آشکار کرد. نه دیگر نوع پیروسی یا آمریکائی توسعه سرمایه داری، همانا سرنوشتی آن فعلیت یافته بود. "راه چاره‌ای جز انقلاب پیرولتری وجود ندارد" ۱۸ (کائوتسکی در ۱۹۰۹ تشدید تخصصات طبقاتی را پیش بینی می‌کرد و بر آن بود که انقلابات آن، همانا انقلابات پیرولتری بود.) ۱۹

با فعلیت انقلاب اجتماعی، تفکیک برنامه از لحاظ تاریخی سپری شده است. دیگر رابطه و فرم و انقلاب تغییر می‌کند. همه انقلاب‌های بورژوا دمکراتیک از ۱۶۴۹ تا ۱۸۴۸، فرم را "تا تمام باقی میگذاردند". زیرا اقدام به مالکیت خصوصی مقدس مانع می‌شد. انقلاب پیرولتری با پشت پا زدن "انقلاب بورژوا دمکراتیک را بهتر از هر کس دیگر به فرجام خود می‌رساند". دیگر "اصلاحات بورژوا دمکراتیک محصول فرعی انقلاب پیرولتری است". دیگر "فرم محصول فرعی مبارزه طبقاتی انقلابی است" ۲۰

انقلابهای بورژوازمکراتیک و پرولتری باد یوارجینی ازم تفکیک نمی شوند ۲۱ نخستین انقلاب ضمن رشد خود به انقلاب دوم تحول می یابد. انقلاب دوم مسائل انقلاب اول را در جریان عمل حل می کند. ۲۲ این ماحصل نظری پیشویکمبابود. برعکس، دیدگاه منشویکی این دو انقلاب را بطور انتزاعی در برابر همی نهاده. در آن صورت بدلیل عدم آمادگی نیروهای مولده، در یک مرحله انقلاب می یاید رژیم توسعه می یافت و مسائل انقلاب اول توسط خود آن حل می شد. ناردنیک ها (اسراها) فرمول انقلاب دمکراتیک غیر بورژوازی را پیش می کشیدند گویی قادر به درک تفاوت و رابطه ما بین این دو انقلاب نبودند (اسراها انقلاب قریب الوقوع را نه بورژوازی بلکه دمکراتیک می خوانند. ۲۳ لنین می گفت: این ادعا همواره مایه خنده و سرگرمی مایوده است. ۲۴

اکنون به مباحثات جاری باز می گردیم. به یقین بی فرهنگی و ولنگاری به حدی است که نمی توان بینش معینسی را انتظار داشت. ترکیبی از بینش منشویکی، ناردنیک و مائوتسی - که در طیف گروهها به تبع وزنه هریک از آنها متفاوت است حرفهای کهنه شده منشویکی (روزنامه "کار" شماره ) خود به دیده گاه منشویکی روی می کنند - انقلاب ایران را بورژوازمکراتیک قلمداد می کند. قطعنامه اولیه در باره مرحله انقلاب یک مرحله دمکراتیک ماقبل اجتماعی را پیش می کشند (انقلاب سیاسی) بعد بعنوان ماحصل انتقاد ما در کنگره انقلاب اجتماعی پذیرفته می شود. انقلابی که اما هنوز دمکراتیک غیر بورژوازی است. بگذریم باین آشفته فکری نظمی بدهییم: نیروهای مولده برای معمول داشتن سوسیالیزم آماده نیست پسرولتاریا ضعیف و نا آگاه است. از این رو پسرولتاریا در یک مرحله برای دمکراتیزه کردن جامعه مدنی و دولت مبارزه می کنند.

این دمکراتیزه کردن چیست؟ آیا توسط انقلاب پرولتری صورت می گیرد؟ آیا ضعف و نا آگاهی پسرولتاریا موجب تاخیر انقلاب پسرولتری می شود، آیا پسرولتاریای ضعیف و نا آگاه در عین حال برای رهبری انقلاب دمکراتیک قوی و آگاه است و در این مرحله انقلاب، رابطه ما بین انقلاب بورژوازمکراتیک و پرولتری چیست انقلاب دمکراتیک را از سوسیالیزم جدا نمی کند.

بی شک انقلاب پسرولتری (وحتی) انقلاب سوسیالیستی کامل) ۲۵ معمول داشتن قوری سوسیالیزم نیست انتقال به سوسیالیزم همانا یک پوش تاریخ طبیعی است ۲۶ که تاسط معینی از تکامل فرهنگ ملازم است ۲۷ جهش از سرمایه داری به سوسیالیزم (ضرورت نه آزادی) ۲۸ همانا چرخشی از زاویه تاریخ جهانی است و گاه دورانی ده ساله و گاه طولانی تر از بر سر می گیرد. ۲۹

لنین این حکم (قهرمانان بین الملل دوم) را بلا تردید می خواند که روسیه به آن اوج رشد نیروهای مولده که سوسیالیزم را ممکن می سازد نرسیده است. از این، اما، تا خیر انقلاب پسرولتری، یک مرحله مقدم بر آن را نتیجه نمی گرفت. شعا می گوئید برای ایجاد سوسیالیزم تمدن لازم است. بسیار خوب پس چرا ما نمی یابید ابتدا محصل هائی از تمدن نظیر طرف مالکین و طرف سرمایه داران روسیه را. در کشور خود عملی کنیم و سپس حرکت بجان سوسیالیزم را آغاز کنیم؟ ۳۰ این حرکت نه با دره و دیوار بلکه با مراحل و ویژگی هائی ملازم است که از تکامل ناشی می شود و گرچه این مراحل تابع قانون عمومی حرکت

تاریخ جهانی اند ، خود لحظات معینی از مبارزه " ملت ها " و مراتب فرهنگی شان را بیان میکنند .

اما آنکه از ناآمارگی نیروهای مولد ، يك مرحله توسعه حد اکثر فرم ( برنامه حد اکثر خرد به روزوازی ) را نتوانیم بگیرد ، به واقع در معنی بین خود و سوسیالیزم ایجاد کرده است .

انقلاب اجتماعی ، گرچه هنوز سوسیالیزم نیست اما با تدارک مقدمات آسلب مالکیت از سلب مالکیت کنندگان ، و عهك جامعه به وسایل تولید انتقال به سوسیالیزم رابه " بی درد ترین " معمولی میکند . در لحظه کنونی ، امانه انتقال به سوسیالیزم ، همانا انتقال انقلاب اجتماعی مطرح است : آیا اقدامات به منزله يك مرحله انقلاب ماقبل انقلاب اجتماعی است ( رفوزیم ) یا همانا اقدامات شخصی اند که مستقیماً با جامعه به روزوازی در تعارض قرار میگیرند . دوران انتقالی را مفتوح می کنند که بید رنگ می باید تا تسخیر قدرت توسط پرولتاریات ثابت شوند و قبح شوند " ؟ اولی بیان خود را در برنامه حد اقل می یابد و دومی در برنامه عقل انقلاب پرولتاریا که پیشنهاد به بین الملل کمونیستی بود . ۲۴

تزهائی در باره تاکتیک ها " ( صوبه سومین کنگره بین الملل کمونیستی همیه ژوئیه ۱۹۲۰ ) دوران حاضر را به عنوان دوران انتقالی خصلت بندی می کند نشان میدهد که برنامه حد اقل سوسیال دموکرات " دیگر " به نوسوسا - آمیزی يك فریضه انقلابی شده است " يك انقلابی توسط آمیزیا ( به روزوازی ) جهت شکست پرولتاریای انقلابی است " . به جای برنامه حد اقل که رفوزیمها و سانسوریتها ( پیش روی کنند ) بین الملل کمونیستی مبارزه برای نیازهای مشخص پرولتاریا را قرار میدهد ، مبارزه برای تقاضاهائی که در کلیت خود قدرت به روزوازی را تدریس میکند ، و پرولتاریا یک از آنها را خود خواست و وسیع ترین توده ها بیان میکند ، حتی اگر خود توده ها هنوز آگاهانه نسبت به دیکتاتور پرولتاریا جانبدار نباشند " . در این میان ، کنترل کارگری همانا ، اقدام مرکزی پرولتاریاست که نیازهای بلا واسطه را بیان میکند بیگانگی کارگران از شرایط عینی تولید همانا اقدام مرکزی پرولتاریاست که نیازهای بلا واسطه را بیان میکند بیگانگی کارگران از شرایط عینی تولید را فاش میکند و کسب قدرت حاکم اجتماعی را بطور عملی و بلا فاصله مطرح میکند . هر شعار عملی که از نیازهای اقتصادی توده های کارگرنامی میشود می باید به مجرای مبارزه برای کنترل تولید بیافتد ، نه چونان طریخی برای سازماندهی بورکراتیک اقتصاد ملی تحت رژیم سرمایه داری بلکه از طریق شوراهای کارخانه و اتحادیه های انقلابی ، و اقدامات کنترل کارگری در برنامه رفوزیم ( مراحل ) تنها یک التقاط است ؟ این اقدام هم ، در این برنامه برگردان اصلاح طلبانه می باید ( بحث در فصل سوم )

هنگامیکه انقلاب اجتماعی فعلیت می یابد ، شکل سیاسی رابطه و انقلاب ( به ژوا دموکراتیک و پرولتاری ) هم تغییر می کند . این دیگر جمهوری دموکراتیک نیست ، همانانوع جدیدی از دولت ( جمهوری شوراهای ) است که دیگر دولت به معنای دولت نیست و جنبه دموکراسی بودن خود را از دست می دهد . نظام شورائی مظهر آشکار " تحول يك انقلاب به دیگر است " همانا " حد اکثر دموکراتیزم برای کارگران بود همانان است " و " در عین حال مظهر بریدن از دموکراتیزم به روزوازی و پیدایش حزب نوین جهانی - تاریخی دموکراسی است . . . . . یعنی دیکتاتور پرولتاریا " ۳۵

کنگره بارد نظام شورائی ماهیت اپورتونیستی خود را برملا کرد . به جمهوری دموکراتیک ( برنامه حد اقل ) رجعت کردن ، منتها باز ، برای سرپوشیده کردن ماهیت خود ، آن را مبتنی بر شوراهای اصلاح کرد نه آگراین جمهوری مبتنی بر شوراهاست چرا خود شوراهای قدرت دولتی نیستند ؟ این چه تفتائی با وجهه نظر کائوتسکی دارد ؟ ( شوراهای بازار مبارزه طبقاتی انقلابی اند و نه ابزار قدرت دولتی . " منتها جمهوری می باید بر آن حاجتقی باشد . ) ( گفتند : ) مانعی داریم که دولت آیند ، به چه شکل است . شاید به شکل شوراهای باشد . اگر به شکل شوراهای باشد پس چرا مبتنی بر آنهاست ؟

Handwritten notes and signatures at the bottom of the page, including a signature that appears to be "L. D. Brown" and other illegible text.

به واقع ، تمایز جمهوری دموکراتیک و شورائی بنابه شکل نیست . همانا تبدیل دموکراسی به آن گونه است که خصلت دموکراسی بودن خود را از دست می دهد . ۳۶ این دو دیگر " تفاوت اصولی دارند " همین جاست که یکی موارد تبدیل " کمیت به کیفیت " مشاهده میشود . ۳۷ جمهوری دموکراتیک " نوعی موسسات انتخابی است بر پایه آراء عمومی " ۳۸ - جمهوری شوراهای ، اما با انتخابی بودن کامل و قابل تعرض بودن همه صاحبان شافل ، با الفاظ هرگونه برداختی بعنوان حق سفره و هرگونه مزایای پول مستخدمین دولت و رساندن حقوق همه صاحبان مشاغل در کشور به سطح " دستمزدهای کارگر دموکراسی و اکیفیتا تغییر می دهد و آنرا از ارگان استعمار بورژوازی به ارگان از سلب مالکیت کنندگان " تبدیل میکند . ۳۹ این ارگان انقلاب اجتماعی است و جمهوری دموکراتیک ، که از لحاظ تاریخی سیری شده تنها به صورت محصول فرعی آن ظاهر میشود . این ماحصل نظری انقلاب روسیه بود .

در آثار زنگان می شد که شوراهای فاشلک روسی دیکتاتوری پرولتاریا هستند . ۴۰ در این هنگام ، اما به سر تسوع جدید دولت تردیدی نبود . " پس از بدنی کمتر از دو سال . خصلت بین المللی شوراهای وسط دانه این شکل مبارزه و این سازمان درین جنبش کارگری جهانی و ماوریت تاریخی شوراهای به عنوان گورکن ، وارث و جانشین پارلمان تاریخ بورژوازی و بطور کلی دموکراسی بورژوازی آشکار شد . " ۴۱ " فعلیت نظام شورائی از دوران حاضر تفکیک ناپذیر است ( فرمول بندی نئین ) " ایجاد یک رژیم شورائی یعنی شکل تحقق دیکتاتوری پرولتاریا . چرخش با برنی جهانی پدید آمده است . دوران - پارلمان تاریخ بورژوازی دموکراتیک به پایان رسیده است و فصل جدیدی در تاریخ جهانی گشوده شده است . دوران دیکتاتوری پرولتاریا . " ۴۲ حتی برای ملل وابسته و وضعیت راه نجات دیکتاتوری جز اتحاد جمهوری های شورائی وجود ندارد . " و در میان آنان می باید جهانی اساسی نظام شورائی به کارگزاران شود . " ۴۳ بگذرید به بازتاب این در بین الملل کمونیستی مراجعه کنیم .

قطعه نامه کنگره دوم بین الملل ( ۱۹۲۰ ) : " در کشورهای مستعده و در جنبش وجود دارد که هر روز بیش از پیش از یکدیگر جدا می شوند . اول جنبش بورژوازی دموکراتیک و ناسیونالیست است که یک برنامه استقلال سیاسی با محتوای بورژوازی دارد . دیگری ، جنبش دهقانان و کارگران تهیدست و بیسواد است که برای رهایی خود از هرگونه استعمار مبارزه میکند . اولی سعی میکند دومی را رهبری کند و اکثر اوقات در این کار تاحدی موفق شده است . اما بین الملل کمونیستی واحزابی که بدان می پیوندند باید با این گرایش مبارزه کرده سعی کنند تا در بین توده های کارگر مستعمرات احساس تعلق به یک طبقه مستقل وارد شده اند . برای این منظور یکی از بزرگترین وظائف و همانا ، سازماندهی احزاب کمونیستی است که کارگران و دهقانان را متشکل کرده ، آنان را به سوی انقلاب و استقرار یک جمهوری شورائی هدایت کند . " ۴۴

سلطان زاده ( در پنجمین نشست کنگره دوم بین الملل ) : " در نخستین دید ممکن است فریب به نظر برسد که در کشورهای وابسته و نیمه وابسته از جنبش شوراهای سخن به میان آید . لکن هنگامی که به اوضاع واحوال این نوع کشورهای نتیجه کافی مبدول بداریم ، هر شکفتی از میان خواهد رفت . رفیق لنین قبلا درباره تجربیات حزب کمونیست روسیه در ترکستان ، بشقیرستان و قرقیزستان سخن گفته است . اگر نظام شورائی در این کشورهای نتایج خوبی بدست داده باشد ، همین جنبش باید بتواند در ایران و هندوستان ، یعنی در کشورهای که تمایزات طبقاتی هر روز قویتر میشود ، به سرعت توسعه یابد . " ۴۵ " حیدر علی خان ( در نشریه بین الملل ) : " امید داشته باشیم که رفقای ما کمونیستهای ایرانی . . . . . در وهله اول بتوانند شوراهای روستائی را سازمان دهند ، تا سرانجام با بدد شوراهای کارگران و تهیدستان شهری عدالت تقسیم

اقتصادی برقرار شود . انقلاب ایران دیگر نتواند تنها به آزاد کردن توده های زحمتکش از یوغ استثمار خارجی اکتفا کند . . . .  
انقلاب ملی باید به انقلاب اجتماعی دگرسان کرد . ۴۶ \*

برنامه حزب کمونیست ایران ( کنگره انزلی ۲۲ تا ۲۴ ژوئن ۱۹۲۰ ) : " این تنها حکومت شورائی است که میتواند خود مدبریت محلی و منطقه ای و اداری را به نحو غیر قابل مقایسه وسیع تر از هر جای دیگر بدین اعمال قدرتمندانه تامین کند . این وظیفه حزب است که لایق به کارگران و دهقانان ایرانی توضیح دهد که این تنها قدرت شورائی است که میتواند به مثابه قدرت واقعی مردم زحمتکش ، آنان را از استثمار و خودکامگی مالکین ارضی برهاند . تحقق و اجرای صحیح این عالی ترین نوع دموکراسی در زندگی ارتقا ، مد اوم سطح فرهنگی سازمانی و فعالیت خود مختار توده ها را طلب میکند . "



گفته میشود ، اما بعد از ۶۰ سال ، تاریخ و آینده تاریخی تحول یافته است و به جای دموکراسی شورائی شکل دیگری ( جمهوری دموکراتیک خلق ) سر بلند کرده است . به جای لنین ، هرتزف و بجای سلطان زاده ، کیانوری به منزله تکامل تاریخ معاصر قرار گرفته اند . تفکر گد امشانه با هر دو تاریخی جهانی خود در جمعه بورکراسی و روشنفکران خرده بورژوا ، تمصبه یافته است .

برعکس آرمان زنده ، انقلاب پرولتری و نظام شورائی ، هر چه بیشتر از دسترس این حکمای عهد جدید دور میشود ، تاریخ زنده بیگانگی اش را از امروزه تکامل خلا و تاریخ \* آشکار میکند . و به صورت حرکت تاریخی توده های انقلابی نمود ارضی - شود . شورا های کارخانه که در انقلاب ایران پدید آمدند ، همان کارمایه کارگران انقلابی بودند و نه تشخیص خود رهبران سازمان حزب توده ، هردو پس از قیام سند یکاراییش می کشیدند . در انقلاب پرولتری آتی ، کارگران با برقراری نظام شورائیس بر فرق جمهوری دموکراتیک خواهند کوبید .

آیا جمهوری دموکراتیک میتواند در زمره جمهوری شورائی باشد ؟ ( سرفقاله کار شماره ۱۴۴ ) به همان گونه که کالدین میتواند در زمره لنین باشد جمهوری دموکراتیک آلمان که بر ویرانه سلطنت هوهن زولرن برپا شد ، خود را چنین می خواند ( ۱۹۱۸ ) . جمهوری پرولتری که مبتنی بر شوراها بود ، این جمهوری خود را به صورت رهبری سیاسی شوراها قلمداد میکرد که می باید به اجتماعی کردن و سایل تولید برآید . ( لنین میگفت : " تمام جمهوری های معاصر بورژواسی به انضمام جمهوری آلمان که خاتمین به سوسه الیزم با تحریف حقیقت آنرا به عنوان جمهوری پرولتری برآورد میکنند . در بر دارند و این اندام دولتی هستند " تنها سازمان شورائی دولت واقعا قادر است بطور موثر خود کردن فوری و تخریب کامل کهنه ، یعنی ماشین بوروکراتیک و حقوقی بورژوازی را انجام دهد . " )  
۴۷ جمهوری فوریه هم خود را بر پایه شوراها قرار میداد . زیرا بدین شوراها ، قانونیت و جمهوری دموکراتیک روسیه یک شبه برپا میگرفت . کزنسکی نماینده تیبیک جمهوری مبتنی بر شوراها شد همچنانکه بعد در اسپانیا ، آژاننا ( ۱۹۳۶ ) . و نماینده تیبیک آن در ایران ، آچارجوی نخواهد بود که جمهوری دمو -

- ۸ -

کراتیک اش را مبتنی " بر نظام شورائی " اعلام کرده است ؟  
این جمهوری و شوراها را با برنامه حداقل سازگار کرده است ، به اینگونه که کارگران همچنان مزد بگیرند و رانقباد سرمایه باقی بمانند . در این برنامه ( مجاهدین ) شوراها برود و گونفاند : اول شورا های تصمیم گیرنده در زمینه هایی که مانند اداره امور شهر هیچ نیازی به اعمال مرکزیت و سانترالیزم از خارج از شورا ندارد . ۴۸

از لحاظ تاریخی در سده های میانه ، شهر وند ان آزاد از طریق شورا های شهرامور کمونی را اداره میکردند . ۴۹  
این یک واکنش طبیعی در برابر تهدیدات خارجی ( رقابت و قهر ) بود و بر پایه مناسبی چون تولید خرده کالا قسی

باتوسمه صنعت و کارآزاد، شوراهای شهریه صورت جزئی از دموکراسی غیرمستقیم ( بورژوازی ) درمیآید. باید ملوژی، اما هکذا شتاب صورت اتومی را است. پرودن "شوراهای تصمیم گیرنده" می محلی را نوع آرماتی اداره جامعه قلمداد می کرد. همچون توماس جفرسون پایه های اقتصاد آنرا هم در همان گذشته، عصر پلاستی کشاورزی و تولید صنوعات دستی با مقیاس کوچک جستجو میکرد. هنگامی که دیگر شوراهای تصمیم گیرنده کارکرد های بورژوازی خود را آشکار کردند. اتوپسی پرودن جای خود را به اپورتونیزم جامعه فابین داد. جمهوری دموکراتیک، برپایه شوراهای شهری و تعاونی های صرف دموکراتیک، برنامه دموکراسی صنعتی قلمداد شد. ۵۰ و همین اکنون برنامه "نظام توحیدی" قلمداد میشود. دوم، "شوراهای شوریتی یا اختیارات کتریکه مایصراف نقض شوریتی داشته و فقط حق و تریو بی المثل حق لغو انتصابات مدبران یا فرماندهان مربوطه را دارند." ۵۱

اختیار شوریتی به شوراها، درباره منافع موسسه و یا سرمایه، همانا تا حد امکان قابل تحمل و راحت گردن جامعه بورژوازی، همان برنامه حد اکثر خرد بورژوازی است. سرمایه، کارزنده و آزاد را در سناست لاملکی با شرایط نسبی کنار مفروض میکند. پس مشورت با کارآزاد همان مشورت درباره شرایطی است که از آن بیگانه است. همان مشورت با هصایه درباره مسائل خصوصی خویش. مشورت هیچ حقی را از سرمایه سلب نمیکند. حقی که با شرایط وجودی اش سازگار باشد. و هیچ حقی را با کارآزاد نمی دهد. حقی که در مقابل بیگانگی اش قرار گیرد. پیشنه های که اولویت های سرمایه داری را نادیده بگیرد، از پیش مردود خواهد بود. تنها نمایندگی کارگران در تصمیم گیری های سرمایه سهم خواهد شست.

سرمقاله "کار" شماره ۳۹ به اینگونه شوراها دست در میزنند و جنبه بوروکراتیک آنها را "افتش" می کشد. این انتقاد، اما موجب نمیشود که خود پرکردن این امتیاز طلبانه به تریو راپیش نکند: "شوک کارگران در درتدوین قانون کار" ۵۲. بجای مشورت، خواهان مشارکت میشود. چرا که بالاخره برنامه مجاهدین "همخوانی دارد".

تابه هنگام که سرمایه، به عنوان رابطه اجتماعی، رابطه ای که در آن شرایط عینی کار بعنوان ملك شخصیتی غیر از شخصیت کارگر مستقر میشود، وجود دارد، قانون کار همانا قانون کار دستمزدی است. کارگران همچنان در انقیاد سرمایه باقی میمانند. مشارکت در درتدوین آن تخیری در اصل مطلب نمیدهد. تنها روند کار تبدیل به شیئی شده، راه عنوان چیزی که در زمین حال تبدیل به شیئی شدن کارگراست، بیان می کند. یعنی در فعالیت روزمره همکاری طبقاتی سهم

و درگیر میشود. نمونه آن نقش نمایندگان کارگری در نظام آلمانی تصمیم گیری مشترک ( *Mitbestimmung* ) است. ۵۳ کانس و توفامی گفتند که آنان در سطح محلی در امر جاری مدبریت غرق شده اند و اینک گروه بندی ممتاز و منزوی هستند که از توده کارگران بیگانه اند. این بیگانگی، تابه هنگامی که سرمایه و از آن طریق روابط اجتماعی و دولت باز تولید میشود

اجتناب ناپذیر است. در آغاز، اتحادیه های صنفی به تابه توهینی به حق مالکیت خصوصی قلمداد میشد. کارفرمایان آن را چون غضب حق الهی مالکیت و پیش درآمد، صادره و دزدی می نگریستند، اما هنگامی که تناسب قوا اتحادیه را تحمیل می کرد در پی آن شدند که از آن به عنوان تسمه انتقالی سرمایه داری در پرولتاریا بهره گیرند. بعد، حزب سوسیالیستی بعنوان خطر تجلی کرد. این حزب، صنفی مالکیت خصوصی یعنی شیره جان سرمایه را فدای نهائی خود اعلام می کرد و در مبارزه اتحادیه های صنفی مظهر آینده آن بود. پس قانون ضد سوسیالیست هارا بکار بستند (آلمان). اما هنگامی که تناقضات جامعه "بورژوازی بیرون زدند، در آن شدید تخصصات طبقاتی آغاز شد، بورژوازی چگونه میتوانست بدین سوسیال دموکراسی - های آلمان، از پیش و اینتالی خود را از طغیان نیروهای خود، که خود را از بند شرایط مفروض تولید رها می کردند نجات



دهد؟ زوسن می توانست رسمی شود و حتی مورد عنایت بورژوازی قرار گیرد. اگر مشارکت حزب سیاسی در دولت بورژوازی، به دولت سیاسی حق ازلی بودن را باز می گرداند، مشارکت در ادارات شرایط عینی داخلی و خارجی تولید، مشارکت در تدوین قانون کار مدبریت موده و اقتصاد اجتماعی قد می است که بنیاد این حق، بنیاد حقیقی نهضت جامعه را از لسی می کند. اگر رهبران اتحادیه های صنفی در کمیته کارگران و مدیران ادغام می شدند، اگر وزیران سوسیال دمکرات به حکومت های ائتلافی راه می یافتند، این باشورها یا کمیته های نمایندگان کارگران، اتاق های مدبریت وزارت کار، صنایع و معادن و برنامه ریزی راه می یابند، تا در امور راه اندازی گردانندگی تولید، بررسی هزینه ها و تدوین قانون کار مشارکت بهر ازنند. توافق های سری با سرمایه و تجمع پنهانی و ایجاد کمیته هماهنگی نتایج بی چون و چرای این مشارکت خواهند بود. آنکه بدین جامی رسد، دیگر گمشته ای بی بازگشت است.

به تاریخ سه ساله حاضر بنگرید، تا این گم گشته را باز یابید و آنگاه این ظاهر دروغین را کنار بزنید، هسته اصلی یعنی تجربه حقیقتا پرولتری را ملاحظه کنید، تا راز شکست را دریابید.

### فصل سوم - پرولتاریا و رهبری هایش

- ۱ -

در آغاز، این تجربه بصورت اعتصاب عمومی ظاهر شد (پائیز ۱۳۰۷) برخلاف بسیج های توده ای خیابانی که سازماندهی مقدم بر خود را طلب می کند، در اعتصاب نیاز به خود سازماندهی بود، کارگران صنعتی که به صحنه مبارزه می آمدند و بسا توقف تولید دست به اعتصاب می زدند، برای سازماندهی مبارزه کمیته های اعتصاب برپا کردند و بسا گسترش و طولانی شدن مبارزه به لزوم هماهنگی آنها می بود، کمیته های اعتصاب می ساختند. این بواقع نیروی دیگری بود که از شرایط عمومی مبارزه سر آورده بود و تمایلات طبقاتی معین را بیان می کرد. گرچه هنوز نمی توانست به مبارزه برسر شرایط عمومی تبدیل شود. نغزگران، پیشنهادهای بازگان، نماینده امام، در مورد تولید نفت رو کردند. با انصاری مدبرعامل نخست (وزیر سلطنتی) مذاکره کردند، بی توجه به تهدیدهای دولت، میزان تولید نفت را کاهش دادند و بعد بکلی قطع کردند. جلوصدور نفت را گرفتند. با جمعیت حقوق دانان و نمایندگان مجامع خارجی رسماً مذاکره کردند و بر خسی از مدیران را اخراج کردند. در راه آهن، کمیته اعتصاب کارکنان را به جلوگیری از حمل و نقل تسلیحات نظامی فراخواندند، قطارها برای فلج کردن قدرت تحریک دولت خوابانده می شوند، در حالی که آن وقت و نفت مورد نیاز مردم پرغم کارشکنی های دولت فداکاران حمل می شدند.

قدرت کارگران در نیروی اقتصادی شان تجلی می کرد. یعنی در تبدیل شرایط عمومی مبارزه به طغیان نیروهای موده جامعه. از همین رو، اعتصاب عمومی با تکامل عمل تاریخی بر مقدرات ملتین عمل نیز می افزود. سند یگاها راه زوال میببببب مبارزه اقتصادی بصورت عمل سیاسی ظاهر کرد و عمل سیاسی بخاطر آنکه با فریب کاری رهبران بریاد نرود، تا در بسیج توده ای انحلال نیابد، به عمل اقتصادی (عمل نیروهای اقتصادی) بدل می شد. لکن این نیروی اقتصادی هنگامی حقیقی خواهد بود که از حیظه تولید فراتر رود. این تناقض در هستی پرولتاریا خود را بصورت تناقض مابین قدرت توقف و قدرت جایگزینی بیان میکند. اعتصاب عمومی هنوز مظهر صنفی عمل کارگران، خودداری از عمل است؛ کتاره گیری از کار و توقف تولید. از این رو نمی تواند پیروز شود مگر آنکه به جنگ داخلی تبدیل شود. موفق ترین اعتصاب عمومی (۱۹۰۵) در

عین حال بارزترین نمونه محدودیت آن بود. وقتی گرسنگی و یاس، اعتماد بنفس توده همسوارا بتدریج خرد کرد، حتی این انفجار پرتوان نیز کرمک محوشد. وقتی در ماه اکتبر روشن شد که این یک بن بست استراتژیک است، بازگشت به سرکار آغاز شد. در آخرین لحظات اعتصاب منشویک ها متوجه شدند که باید با قیام مسلحانه (قیام مسکو) از آن سبقت بگیرند. ۵۴

اعتصاب عمومی مظهر جایگزینی نوع دیگر قدرت نیست. از این رو کمیته اعتصاب نمی تواند از گسترش ابعاد توقف تولید فراتر رود مگر به شورای کارگری سبقت قیام هم از آن، بجای آنکه به قدرت دوگانه منجر شود، اعتصاب عمومی رانجیزه کرد. این تجزیه نسبت به شرایط عمومی جامعه، چکیده و تناسب نیروهای طبقاتی به عقب افتادگی بشمار می رفت. آنچه به صورت رودررویی گروه های سیاسی بر روی پرده می آمد، چون یک پدیده ساختگی جلوه می کرد. این گروه ها از حمله هیات حاکم که قدرت و اعتبارشان را از همین عقب افتادگی می گرفتند تا بدان حد پیش رفتند که خود را ماورا طبقه معینی قرار دهند. مساله کوشی حل بحران هژمونی نبود (سلطه کدام طبقه) و همانا کسب اعتبار و نفوذ برای رهبری بود. از این رو طبقات هموار به صورت سوم شخص ظاهر می شدند. تخصص طبقاتی پشت پرده مبارزه گروهی جریان داشت. این مبارزه بجای آنکه در حمله اول منافع طبقاتی مشخص را بیان کند، بیان وارونه آن را بصورت آرمان کرائی عرضه می کرد: آرمان کرائی مستضعفین (خط امام) و آرمان کرائی آرام مردم (بنی صدر) و آرمان کرائی خلق (فدائیان و مجاهدین) در این هنگام تجزیه اعتصاب عمومی بصورت عقب نشینی از عرصه عمل سیاسی تجلی کرد. کوشی تعیین سرنوشت انقلاب به خارج از حیطه طبقه انتقال یافته بود و بنا بر تغییر اوضاع سیاسی، حیطه عمل اقتصادی طبقه کارگری نیز تغییر می کرد (اوج اول سرکوب کردن استان و اشغال سفارت آمریکا).

لکن این تجزیه نسبت به شرایط عمومی طبقه و چکیده تناسب نیروها در صنعت بمنزله اعتلای فرهنگی و نادی بشمار می رفت در پرتو مساله راه اندازی تولید و کمیته های اعتصاب آنجا که شکل گرفته بودند، از تنه کمیته های کارگری امام مستقر در کارخانه ها از مجرای مجمع های عمومی کارگری گذشتند و به تورا های کارخانه تبدیل شدند. خلاصه نسبی مدیریت، کارخانه های دیگری راهپایین جهت کشاند. در آنجا که سرمایه داران و کار فرمایان فراری می شدند یا در آن صنایع دولتی که مدیریت عالیرتبه شان بر سر کار حاضر نمی شدند، کارگران کمیته های کارخانه سازمان می دادند کارگزاران نیز سندی یکا چنان که در شرکت فسان، کارخانه سارااول تهران و کارخانه بی بری رشت) در آنجا که مدیریت نفوذ خود را حفظ می کرد (به انکار هتمود های دولت موقت و به انکار نفوذ در کمیته های امام) بنابه سابقه جدی کارگران یا وجود پیشرو کارگری و اشکالی متفاوت از سازماندهی و مبارزه بیان می آمد در صورت فقدان این دو شرایط گذشته احیا می شد. چنان که در واحدهای تولیدی کوچک و هنوز تنبیه بدنی برقرار بود.

شورای کارخانه دیگر در زمره تشکیلات کارگران می شد. بادست اندازی به حیطه نظارت، اعتصابات تنبیه و اشغال کارخانه قدمی بسمت ابراز نوع دیگری قدرت می نهاد. راه اندازی تولید ایجاب می کرد که در امر تهیه و خرید مواد خام، ابزار کار و انرژی، خرید قطعات یدکی و سرمایه گذاری ها، تهیه اعتبارات مالی، استخدام و اخراج ها، سازماندهی کار در امتداد خط تولید، قیمت گذاری، توزیع و فروش محصولات و عقد یاد ادهم قرار دادها بر شرکت ها یا دول خارجی، مالکیت کارخانه و تعطیل کارخانه مداخله کند. منطق رودنی این اقدامات راه رابرالغای اسرار معاملاتی و استقرار کنترول کارگری مقنوح می کرد. لکن شورای کارخانه هنوز یک کمیته کنترل کارگری نبود، در عین حال که یک اتحادیه صنفی نبود. کارگران بنا بر شرایط عمومی مبارزه و مبارزه رادر شرایط جداگانه و در رویا کارفرما و مدیران منفرد پیش می بردند. تناسب

نیروهای گوناگون در واحد های جداگانه پدید می آمد و پس قابلیت تثنی، اراد مشان و اتحاد شان در ادامه مبارزه روبه روبرو گذاشت. آنجا که شوهای کارخانه با هم تلاقی می کردند، مطلقاً که آنها را به هم پیوند می داد، در همان محدوده اتحادیه صنفی بود. در حالی که شوهای کارخانه، بطور جداگانه، نگاه ناسطح مدیریت پیش می رفتند.

این تناقض در همتی پروتاریاست که کنترل کارگری بر تولید می باید از حیظه تولید کارخانه فراتر رود یعنی نظارت بر حیات موسسه، هنگامی حقیقی خواهد بود که به نظارت بر اقتصاد ملی گذر کند. باز کردن دفاتر حساب یک موسسه، و کارگران را در برابر ارقام سود و زیان همان موسسه قرار خواهد داد. حال آنکه سرمایه فردی و همواره سرمایه اجتماعی را پیش فرض می کند. که این در روابط بازار بصورت سیکل های گردش تجلی می کند، سرمایه دار، سود خود را نه در پایان روند تولید همانا چون نتیجه تحقق تولید در بازار کسب می کند. از این رو، الفبا، اسرار معاملاتی همانا کشودن دفاتر بازار است (صنعت، بازرگانی و تجارت خارجی و بانک ها) تا زمانی که به حیظه بازار دست اندازی نشود، افزایش دستمزدهای می تواند با افزایش قیمت ها، با افزایش مالیات های مستقیم و غیر مستقیم کارگران جبران شود، و تعیین شاخص های متغیر، انتقال سرمایه گذاران، ها و پس دامن زدن به بیگاری می توانند قدرت کارگران را برانگیزد و سازند و تجزیه کنند. ۵۰ سرانجام دولت می تواند با تحمیل یک سیاست درآمدی متمرکز یافته و مداخله در اداره امور اقتصادی و ملی کردن بر محدودیت های سرمایه های فردی غلبه کند. چنانکه بیش از هفتاد درصد صنایع ملی شدند و نظام بانکداری ملی و تجارت خارجی به حیظه نظارت دولت درآمدند. در این گرایش به تمرکز تمایل طبقه بورژوا نهفته بود. سرمایه، هنگامی که کارکرد عادی اش مختل می شود، خود را از طریق شرایط عینی خارجی تولید تحمیل می کند و وقت تولید هر قدر هم گسترده باشد موجب زوال نخواهد شد. همانا خصلت فردی اش و یا تعلق شخصی شرایط عینی خود را از دست می دهد و تا خصلت اجتماعی اش را آشکار کند. به همان گونه که در رقابت عادی، سرمایه داران شوریده و بخت توسط قانون نرخ میانگین سود کناری روند، در این تنازع بقای یک سرمایه داران قربانی طبقه خود می شوند.

شوای کارخانه نمی تواند در جداره های یک واحد تولیدی باقی بماند، چراکه انحلال می یابد. در عمل دیدیم که دولت وظیفه تعیین تکلیف با آن را بر عهده گرفت. "شوای انقلاب" و انقلاب را پایان یافته اعلام کرد (پس انقلابی بودن خود را) و خمینی، کارگران را به کار فراخواند. اعتصاب ملغی اعلام شد و اخراج ها و تعطیل کارخانه صورت قانونی بخشود گرفت، وعده وعید های دروغ، تفرقه افکنی در بین کارگران با تحریک احساسات مذهبی، ضرب و جرح و قتل کارگران دستگیری شان و انحلال این یا آن شوای، اشغال کارخانه به وسیله پانداران، آماده باش ارتش در مقطعی، تحریک مردم منطقه علیه کارگران صنعتی، ایجاد انجمن های اسلامی و اعزام ملایان به کارخانه ها و نظارت کبیته های امام بر امور کارگری و در مراسم انتخابات شوای، وضع قوانین و آئین نامه های برای تضعیف و تخریب شوای و تهدید و دروغ زنی از طریق وسایل ارتباط جمعی قطع ارسال مواد اولیه، خراب کاری در امور تولید و تاخیر در پرداخت دستمزدها، کارگران را به یک رشته مقاومت های جزئی ویراننده می کشاندند تا سرانجام نیرویشان را زایل کنند.

بازرگان نخست وزیر و در اسفند ماه ۵۷ می گفت: "می خواهند صاحب خانه باشند و همکار باشند و تکلیف مدیریت و همه چیز را تعیین کنند و با رئیس اداره آنها انتخاب کنند پس دولت چکاره است؟ این ساله همواره بطور عملی در مقابل شوای کارخانه قرار می گرفت. چنانکه در فروردین ماه ۵۸ شوای کارکنان پالایشگاه آبادان، پدید آمد که امور پالایشگاه را بدست گرفت و یک ماه بعد، با ورود مدیران جدید منتخب دولت بوقت موقت و مورث تأکید خمینی امور را به ان هاسپرد. محدودیت

شورای کارخانه در این بود که در برابر مالکیت و مدیریت بمنزله یک قدرت جدید عملی نمی کرد. لازمه آن کنترل کارگری سراسری بود. در عین حال با نیازهای اقتصادی و انضباطی نداشت که در این صورت "می باید به اتحادی صنفی تبدیل می شد. از همین روزی کارگران، فروهر گفت: "به هیچ وجه به شورا اعتقاد ندارم. پایه چیزی بیش از سندیکا اعتقاد ندارم. پس در خرداد ۵۸، قانون "نیروی ویژه" تنظیم روابط کار و امور اجتماعی "را به تصویب رساند تا ضابطین دادگستری "ممانعت از دخالت افراد و سازمان های غیر مسئول در امور کارگاهها و اجرای دستورات صلاحیت ندارد ایجاد نظم و جلوگیری از مداخله کمیته اعتصاب یا شوراهای مدیریت و نظایر آنها را به اجرا در آورند ( ماده ۲ - تصویب نامه ) .

محدودیت دیگر شوراهای کارخانه، همانا محدودیت دمکراسی درونی آن بود. حق انتخاب آزاد و حق عزل نماینده - کان در هر لحظه و حق آزادی گرایش ها بدان دمکراسی گسترده می بخشد. در حالی که بسیاری از شوراهای صنفی اسلامی داشتند و انجمن اسلامی که "تسه" انقلابی و ولایت فقیه در کارخانه بود با تحریک احساسات مذهبی باین محدودیت دامن می زد تا جایی که تنظیم رابطه "مدیریت و شورا تحت الشعاع رابطه" انجمن اسلامی و شورا قرار می گرفت. از همین روزی کار بعمدی بجای شعار "ایجاد سندیکا" با آئین نامه "شوراها، مصوبه دولت به جنگ شوراهای کارخانه رفت. ضمن اینکه تا آنجا که برایش مقدور بود از آئین نامه "سرنیزه" پاسداری هم استفاده می کرد.

سرانجام شکل نهایی شورا کشف شد: و شاور هم فی الامر، پیام طالبانی (شوراهای مشورتی) به محدودیت شورای کارخانه جنبه الهی میداد. مشورت به حق الهی مالکیت و مدیریت دست اندازی نمی کند و در عین حال کد رکارگران رضایت خاطر می پدید می آورد یعنی جنبه روحانی همان بیگانگی از شرایط عینی تحقق خود (وسایل کار و ابزار کار). مشورت، نوع پیروسی تحول دمکراسی است. و پهلپلم به پارلمان متحد مشورت قائل می شد. تزار آلکساندر در ۱۹۰۱ و دوما فقط برای مشورت فراخواند. مجلس خیرگان هم شوراهارا بصورت ارگان های مشورتی تصویب کرد.

در آن هنگام سجادین هنوز به مشورت قناعت نمی کردند. همانا مشارکت کارگران در تنظیم و اداره امور را طلب می کردند. "همچون طرح" مشارکت شورایی "آلنده و حق برابر کارگران و مدیران در تنظیم امور موسسه را پیش می کشیدند. ۵۷ و همچون طرح تونسین طالب برنامه ریزی اقتصادی (کنترل عمومی سرمایه گذاری با مشارکت کارگران) بودند. ۵۸ در اینصورت مشکل رابطه با وسائل تولید (مالکیت خصوصی) حل می شد. حق برابر، یا همکاری برای باز تولید روابط نابرابر همانا انطباق عقل و قانون طبیعی است و مشکل، از نا هماهنگی همین دو بر می خیزد.

سازمان (قدائی) که سر مست قدرت خود و توده "پشت سر خود بود پایه" تأکید ها رانه واقعیات عینی، همانا، طبع و مزاج خود می گرفت. کارگران می باید "سندیکای سرخ" پدید آورند، "سندیکا ایجاد کنیم، فعالیت خود را به سندیکاسا محدود نکنیم؟ پس شورای کارخانه و یا کمیته اعتصاب، می باید به هیات سندیکا در می آید. اما فعالیت بدان محسوس نمی شد یعنی، آیا فعالیتی در حد شورای کارخانه می داشت؟ در این صورت سازماندهی متناسب با آن، یعنی خود شورا لازم بود.

این، اما، همان فعالیتی بود که کارگران می کردند. سندیکا ایجاد می کردند (بنام شورا) و اما فعالیت خود را بدان محدود نمی کردند. با جلوگیری از تعطیل کارخانه بوسیله کارفرما و اداره کار، برکناری و اخراج مدیران، مدیران، مدیر تولید، مدیریت (ارزی) لغو هرگونه جریمه و اجزای و یا محاکمه نفتلاس کنندگان مالی، بازگرداندن کارگران اخراجی و منع اخراج کارگران، و لغو ماده ۲۳ قانون کار، تأمین مواد اولیه، ملی کردن کلیه سهام کارخانه، خلع ید از بیمانکاران، تغییر نام شرکت و کنترل بر امور مالی شرکت، به کنترل کارگری پی می نهادند. با اگر هم آئی (در مقابل دفتر شرکت، اداره کار، استان)

داری و وزارت کار و نخست وزیری) اعتصاب غذا، تحصن، راهپیمایی در محوطه کارخانه، تصرف، گروگان گیری کارفرمایان درگیری با پاسداران و اوپاشان انجمن اسلامی، مانع از خروج و فروش محصولات کارخانه و تظاهرات خیابانی از حیطة فعالیت "قانونی" پافرازی می نماید. با مانع از دستگیری کارگران مبارز و مخالفت با استقرار پاسداران در محوطه کارخانه و مطالبه برکناری وزیر کار و پیاپی صنایع و معادن مواجهه، با دولت می کردند.

کارگران هنوز بر بنیاد انقلابی قرار نداشتند و در عین حال که خود را به بنیاد قانونی محدود نمی کردند. سندی که همان بنیاد قانونی بود - نظم در روابط کار با مالکیت و دولت، به رغم همه محدود نکردن ها، بازار کار از حیطة دست اندازی کارگران خارج می شود. مطالبه اصلی دولت موقت هم همین بود.

لکن سازمان هنوز به سندی نرسیده و با پیام "شهادت و شورا" از آن دل پرکنند و به شورا روی کرد. انشعاب دو نوع رویکرد به شورا عرضه کرد. اکثریت، شورای کارخانه را ابزار مشورت و مشارکت کارگران با انجمن اسلامی می دانست تا آنجا که برای تصفیه شورا، تخریب مجامع عمومی و سرکوب گرایش های سیاسی تن به همکاری می داد. این حتی مانع مشارکتست کارگری قرار داشت و همانا جایگزینی انجمن اسلامی با آن بود.

در مقابل سازمان (اقلیت) خود را متوجه رابطه شورای کارخانه و مدیریت می کرد و اما قادر به درک تمایز کنترل و مدیریت و مشارکت نبود. بررسی عنصر جنبش کارگری در دو سال گذشته (روزنامه کار) بین کنترل و خود مدیریت کارگری مسرر صحیحی نمی کشد. درباره شکل گیری شوراهای کارخانه می نویسد: در آنجا که کمیته های اعتصاب شکل گرفته بود کارگری "بسرعت و بسادگی شورائی با مضمون واقعی رایج می کردند" و "شورا کنترل و اداره امور واحد را بدست گرفت". در روایدهائی "باخلا" نسبی مدیریت کارگران دست یگار شدند و "قدرت کارگری را اعمال کردند". کنترل کارخانه و اداره آن تحت هر نامی "نه تنها محدودیتی که بر سر راه مضمون واقعی شورا در خود سازماندهی کارگران برپایه گسترده ترین حد دیکراسی نهفته است. از این طریق کارگران قدم به کنترل بر تولید ارائه قدرتی از نوع دیگر در برابر مالکیت و مدیریت می نهند. - لکن این قدرت هنگامی خواهد بود که کارگران بمنزله یک طبقه اجتماعی آنرا مستقر کنند. وهنگامی می توانند به خود مدیریت منجر شود که قدرت حاکم را تصرف کند. تک جوش هایی از اداره کارخانه و هنوز بمعنای استقرار مدیریت کارگری نیست، در همان جا نوشته شده است: قدرت های جدید سازمان های - از شعار سپردن کنترل و اداره کارخانه بدست شوراها دفاع می کردند. در بسیاری از واحدها هم شورهائی ایجاد شده بود (که کنترل و اداره را مستقر کرده بودند) همان درک غلط از شوراهائی که ایجاد شده بود، باین شعار غلط ختمی شد: کنترل و اداره کارخانه مستلزم اتحاد کمیته های کنترل کارگری (شوراها) و حل مسئله قدرت حاکم است. کنترل بر تولید موسسه و بدون کنترل بر اقتصاد اجتماعی محدود و سرود میسر بریده است. از همین رو شوراهای کارخانه می باید در کانون هماهنگی (شهری، منطقه ای و سراسری) جمع یابند و راه را بر کنترل امور و تنظیم امور تولید و توزیع و مصرف گشایند. همچنین کنترل بدون تسخیر قدرت سیاسی ناپایدار است. (لنن: واژه های میان تپه است). "راز فتح ویت" آن همین است.

غلبه بر محدودیت شورای کارخانه تنها از طریق توسعه اقدامات در خود آن کارخانه حاصل نمی شود. "کنترل" و اداره بدست شورا، چنان مانعی در راه آن می آفریند که می تواند به یک ضرب آثرا از میان بردارد و همه اقداماتش را بی سر کند در حالی که هر اقدام شورای کارخانه می باید جنبه عمومی بگیرد و نه اینکه اقدام عمومی "کنترل و اداره" به آن تقلیل یابد. در این راه است که اتحاد شوراهای کارخانه طرح می شود. اتحادی که خود در مقابل تجربه خود قرار می گیرد.

در دوره تهاجم اولیه به کردستان، نخبگان در اکثر قسمت های پالا یشگاه در شوراهای قسمتی متشکل می شدند سپس "شورای پروسس" و "شورای تعمیرات" و "شورای متحدین" متحد شدند و شورای هماهنگی پالا یشگاه تهران پدید آمد و در همان ماه "شورای کارکنان ادارات مرکزی" و شرکت های وابسته جمعی برپا کردند ویرم تخریب گروه فشار انجمن اسلامی بروس ایجاد شورای کارکنان صنعت نفت (کل کارگران و کارمندان) به توافق رسیدند. قرار شد برای هر هزار نفر یک نفر نماینده انتخاب شود، با توجه به تعدد ادکل کارکنان (۶۵ هزار نفر) تعداد نمایندگان ۶۵ نفر شدند. نمایندگان حاضر در جلسه که صاحب آرای ۸۳۰۰ نفر از کارکنان بودند از میان خود هشت نفر برای نمایندگی در شورای سراسری انتخاب کردند. مثال دیگر، کانون خانه کارگر است. بعد از مراسم نماز جمعه دانشگاه تهران، یکی از روزهای اسفند ماه ۱۳۵۸ عده ای چماق در بار اسکورت پاسداریان به خانه کارگر ریختند و در آن مستقر شدند. در میان اشغالگران هیات موسس یا دبیرخانه مرکزی کانون هماهنگی ساخته شد. در آغاز خود را کانون هماهنگی شوراهای اسلامی کارگران نامید، بعد که انجمن های اسلامی در کف کارخانه هاجان گرفتند به "کانون هماهنگی انجمن ها و شوراهای اسلامی کارگران" تغییر اسم داد. تجربه اتحادی شوراهای یکنگنه می توان ترسیم کرد:

در سطح شهری کانون هماهنگی انجمن ها و شوراهای اسلامی مستقر در پلی تکنیک، شورای متحد، غرب تهران کانون شوراهای شرق تهران، کانون شوراهای اسلامی شهری، کانون شوراهای اسلامی کارگران شهر صنعتی الیزو قزوین و کانون شوراهای منطقه ای اراک.

در سطح منطقه ای، اتحاد شوراهای کارگران گیلان.

در سطح سراسری سه کنگره از جانب کانون هماهنگی انجمن ها و شوراهای اسلامی اتحاد محدود شوراهای امتداد صنایع مشابه و یامد بریت واحد اتحادیه انجمن شوراهای اسلامی کارکنان صنایع نفت و اتحادیه سراسری شوراهای انقلابی اسلامی شرکت های تابع و وابسته به سازمان کشتیرانی و نوسازی صنایع ایران، و شورای مرکزی گروه ملی صنعتی فولاد ایران. هیچیک از این اتحادیه ها به حیظه کنترل کارگری پا نمی نهادند. بین مشارکت، مشورت و تخریب مبارزه کارگری نوسان می کردند. در آنجا که شورا های کارخانه در عمل مبارزاتی متحد می شدند در همان حد مبارزه برای بهبود شرایط کار و شرایط فروش نیروی کار باقی ماندند. چنانکه ۳۷ کارخانه در رشت و بایبش از بیست هزار کارگر، برای دریافت سود ویژه متحد شدند (اسفند ماه ۱۳۵۸) و پس از دریافت "حداقل ده هزار تومان سود ویژه پایه اتحادشان بهم ریخت. اتحاد شوراهای نمی تواند شریک باشد مگر آنکه از مجمع های عمومی، به کنفرانس های شهری و یکنگنه سراسری قدم بگذارد، و تقاضاهای فوری ربا تقاضاهای کنترل، نظارت، حسابرسی و تنظیم مرتبط سازد. این راهی است که به اداره امور توسط شورا ختم می شود. و همین حلقه کم شده شمار فوق است.

از سوی دیگر سازمان (اقلیت) وظیفه شورای کارخانه را "دخالت و نظارت" قرار می داد و از این طریق تمیز کنترل و مشارکت را برهم می زد. دخالت یا وظیفه تصمیم گیری در امور کارخانه، اما ام که مد بریت وجود دارد به مشارکت منجر می شود. دخالت هرگاه فعال باشد بصورت اجرائی درآید و سرانجام می باید خود ربا مد بریت هماهنگ سازد و تنها با الفاء این "قوه مجریه" هیات مدیره و استقرار قدرت یکنای کارگران در کارخانه، هماهنگی جدیدی پدید می آید. حال آنکه کنترل هنوز جایگزینی با این قوه مجریه نیست. مشارکت با آن هم نیست. همانا بیانگر قدرت دیگری از نوع دیگری در مقابل مد بریت است. سرمایه داران می باید کلیه تصمیمات شان را به اصلاح کارگران برسانند و بروی هر تصمیمی کارگران

حق نبود دارند. پس این نوعی دخالت (بازرسی و ویتو) است که نه در کنار مدیریت همانا در برابر آن قرار می گیرد. د فائز را باز کنید. کلیه تصمیمات تان را اطلاع دهید. در حالیکه تصمیم گیری خود مختار به خود مدیریت من انجامسد (ناپایدار) و تصمیم گیری با مدیریت به مشارکت.

دخالت يك متغیر جبری است و در فاصله خود مدیریت و مشارکت و در هر زمان می تواند به يك معنا تعبیر شود. لکن بنا به فائده، در مبارزه مشخص برگردانی اصلاح طلبانه می یابد. مثلا دخالت در مبارزه کارگران برای دریافت سود ویژه چگونه بود؟

- ۱۰ -

یکی از نتایج اشغال سفارت آمریکا و تصویب لغو پرداخت سود ویژه کارگران بود (صوبه شورای انقلاب). شوراهاى کارخانه و جزایری درون صنعت، در برابر اقدام مشترك دولت به اقدامات جداگانه دست زدند. درهای قانون را کنار زدند و به پرداخت مساوی سود ویژه و تعیین حد اکثر آن اقدام کردند (پارس الکتریک) درجای دیگر، با صدور اعلامیه و تهدید (با اقدام) به اعتصاب، راهضیمائی و مراجعه به مدیریت و وزارت کار واگش نشان دادند. و در جایی دیگر تنها به طومار نویسی اکتفا کردند.

آنگاه شورای انقلاب و وزارت کار به پرداخت سود ویژه کردن نهادند و ماده واحد های را تصویب کردند (تعیین میزان حق السهم کارگران بر پایه میزان پرداختی ۱۳۵۶ در بهمن ماه ۵۸). این ماده کارگران را متقاعد نمی کرد، و بویژه نزدیکی به مودت پرداخت عیدی و پاداش آنان راه ادامه مبارزه برمی انگیخت. سرانجام وزارت کار با صدور اعلامیه ای در آخرین هفته های سال (۱۳۵۸) جای هرگونه گریز از اجرای ماده واحد (نحوه پرداخت سود ویژه) را باز گذاشت و اعلام کرد، در واحدهائی که میزان سود بالا بوده است کارفرمایان سرمایه داران مجازند مستقل با کارگران به توافق برسند. به یقین آنجا که کنترل برقرار بود، اذیت تولید هم بود. یعنی "میزان سود" "بالانود" و آنجا که میزان سود بالا وضعیت کارگران هم ملازم آن بود و کارفرمایان تن به بازکردن دفاتر دخل و خرج خود نمی دادند. نتایج متفاوت عمل کارگران کسبه خود می تواند سر منشأ "تجزیه" آنان شود سرمایه داران و رشکسته حتی از پیش حاضرند دفاتر حساب خود را بگشایند و کارگران را نسبت به عدم پرداخت سود ویژه (و کاهش دستمزدها) متقاعد کنند. اقدام کارگران هنگامی موثر است که با خواست بازکردن دفاتر دخل و خرج مالی توأم شود و راه اقدام مشترك و کنترل کارگری را بگشاید.

در حالی که مثلا، سازمان پیکار بر سر "سود ویژه ویا ۳۰ درصد افزایش دستمزد" چانه می زد کانون پلی تکنیک طرح سالیانه، حد اکثر ۳۰ درصد دستمزد به جای سود ویژه و در پشت درهای بسته برای مقامات دولت نجوا می کرد، و سازمان (اقلیت) تنها می پذیرفت که سود ویژه پرداخت شود. "سود ویژه که قسمتی از دستمزد کارگران است باید پسند پرداخت شود." مثلا تنها نتیجه ای که از مبارزه کارگران شب کار شرکت پاکسان گرفت چنین بود: کارگران که به امید گرفتن سود ویژه، یعنی بخشی از دستمزد خود، روی آن حساب کرده بودند و می خوا با آن مقداری از قرض های خود را بسسه بپردازند، دست از مبارزه برند اشتند ("گار" شماره ۷۲).

این ثبت وقایع، اما جوهر وقایع را پنهان می کند. سود ویژه نمی تواند بمنزله بخشی از دستمزد ها قلمداد شود. دستمزد، شکلی از توزیع تولید اجتماعی است که بر خرید و فروش نیروی کار حاکم است و بصورت کار پرداخت شده نمایان

می شود. در حالی که سود ویژه بشکل باز توزیع تولید اجتماعی ظاهر می شود و مبارزه برای آن، همانا شکل منقلب شده مبارزه برای دستمزد است. پرداخت سود ویژه به هنگامی که کل باز تولید اجتماعی از دیده کارگران پنهان می ماند آیا به آگاهی طبقاتی منجر می شود؟ هنگامی که نترانامه سود و زیان کارخانه ها متفاوت است و سهم کارگران از سود ویژه تفاوت می یابد، و در همان حال که نرخ بهره کمی یکسان است (آیا نباید به قاعده، آنجا که سود ویژه کمتری دریافت می شود نرخ بهره کمی بالاتر است). چگونه کارگران نسبت به خود بمثابة یک طبقه استثمار شده واقف خواهند شد؟

مبارزه برای سود ویژه، هنگامی بصورت مبارزه طبقه کارگر در خواهد آمد که کارگران در خود باز توزیع تولید اجتماعی درگیر نشوند. یعنی نترانامه سود و زیان ملی متوجه گردد. الغا کلیه اسرار معاملاتی، همانا آن حلقه ای است که اقدامات جداگانه کارگران را به اقدام جمعی طبقه تبدیل خواهد کرد. نیاتنه کنترل کارگری را بصورت نیاز جمعی طبقه در خواهد آورد و آنان را به سازماندهی خود چونان طبقه حاکم آشنا خواهد کرد.

اگر دخالت برکردنی از خود جریان عمل باشد، هنوز دخالت نخواهد بود. ایده ای متوجه شده از خود واقعیت عملی تثبیت آگاهی واقعیت ناآگاه است. کارگران برای سود ویژه مبارزه می کنند. دخالت بدین صورت در می آید:

"سود ویژه حق کارگران است". اگر در تئوری معرفت و انطباق ایده و واقعیت بصورت حقیقت جلوه می کند (تعریف متعارف حقیقت) در اینجا این عین آگاهی کاذب است. زیرا این واقعیت، هنوز یک واقعیت ظاهری است. چنانکه اختلاف درجات درآمد (فقیر - غنی) واقعیت است. لکن طبقات اجتماعی، در حوزه اقتصادی، به توسعه آن تعریف نمی شوند. کارگران در بازار کار ظاهر می شوند و تحریک نیروی کار فرض می شود. مبارزه بر سر شرایط فروش نیروی کار (شرایط کار) شکل می گیرد، پاداش، سود ویژه و حق بیمه، بیکاری و کاهش ساعات کار مطرح می شود و همه اینها توسط بازار مجدداً تنظیم می شود. مادام که بازار کار بصورت واقعیت آغازین جلوه می کند و انقلاب همانا اداره معطوف به قدرت خواهد بود. حال آنکه بازار مضمن یک روند تاریخی است که شرایط عینی کار را جدا می کند و بعنوان موجودی مستقل در مقابل کارگران قرار می دهد. هنگامی که سرمایه و روندش پدید آمد، تمام تولید را فتح می کند و جدائی بین کار و ملک کار و شرایط عینی کار را باعث شده، و تشدید می کند. در حله اول بنظر می رسد (پدیده بازار) که سرمایه دار نه تنها باید مایه ای از مواد خام و وسایل معیشت عادی برای آنکه کارگری خودش را باز تولید کند و وسایل ضروری معیشت را تولید کند، و کار ضروری را محقق کند، در تصاحب داشته باشد بلکه هم مایه ای از مواد خام و ابزار تولید به وسیله آن، کارگر اضافه کار خود یعنی نفع سرمایه دار را تحقق می بخشد، داشته باشد. اما بررسی عمیق تر نشان می دهد که کارگران دائماً مایه دوگانه برای سرمایه دار، یا بصورت سرمایه تولید می کنند. یک قسمت از این مایه، در اثنا شرایط زندگی خودش را بر آورده می کند، و قسمت دیگر شرایط وجود سرمایه را. اضافه سرمایه، و اضافه سرمایه در مناسبتش با مناسبات ماقبل تاریخی اش سازگار و شامل ملک همه سرمایه واقعی موجود و همه عناصر همچنان سرمایه ای می شود که بطور همگون بعنوان کار بیگانه تبدیل بدستی شده و به وسیله سرمایه تملك شده است. پس آنچه در حله اول بنظر می رسد فقط یک آگاهی کاذب به دست می دهد. چنان که مبارزه برای سود ویژه گوئی مبارزه برای آن مایه ای است که با آن کارگر خود را باز تولید می کند. یا بقول روزنامه "کار بخشش از قرض های خود را می بردارد. لکن هنوز مبارزه علیه بیگانگی نیروی کار از شرایط عینی کار نیست. آگاهی طبقاتی همانا حرکت آگاهی با این بیگانگی است. بمثابة آگاهی از حوزه ظهور و اعراض برمی گذرد و به ماهیت و ساختاری بر دارد. آنگاه شواهد را بر اساس گرایش های ماهوی توضیح می دهد و فریبندگی



این ظواهر را در ارتباط با عمق قرار می دهد. از لحاظ عملی، یعنی از لحاظ عمل طبقه کارگر، مبارزه برای باز تولید خود (نیروی کار) رابه مبارزه علیه باز تولید بیگانگی خود تبدیل می کند. هنگامی که کارگران به عرصه کنترل کارگری قدم می گذارند. گرچه هنوز جدایی مابین کار و ملک کار شرایط عینی کار را ملغی نمی کند، لکن دیگر از گونگی این جدایی را کنار می زنند. آنان درمی یابند که سود ویژه همان مایه خود آنان (و نه بخشی از دستمز آنان) است، کار متوسط سرمایه تملک شده است و نه تنها سود ویژه بلکه کل سود وکل سرمایه واقعی موجود. کشف جدایی کار آزاد از شرایط عینی تعقیقی، از وسایل کار و مواد کار، آنان را با تاریخ خود، با تاریخ از خود بیگانگی خود مرتبط می سازد و آگاهی طبقه کارگران خصلت تاریخی اش را آشکار می کند.

"دخالته" پس، جز جنبه غیر تاریخی آگاهی، یا آگاهی کاذب نخواهد بود. کارگران در مبارزه، ظرفیت های متفاوت از خود بروز می دهند و برخی از آنان قادر به حصول تجربه مبارزه می شوند، ظرفیت ادامه مبارزه به اشکالی دیگر را کسب می کنند و بصورت قدر بیشتر و کارگران در می آیند. به میانگیری هم ایمن است که توده کارگران، قادر به ابزار قدرت حقیقی خود می شوند. در سه سال ۶۸ فرانسه ده میلیون کارگر به صف اعتصاب پیوسته به اسفغال کارخانه ها دست زدند یک پارچه توافق های گزینش (بین حکومت وکل و فدراسیون اتحادیه ها) وارد کردند. در توده کارگران قابلیت، شسور و عزم و فداکاری فراتر رفتن از خواست های مربوط به دستمز وجود داشت. لکن، قدر پیشرو که در دید بوروکراسی کارگری (اتحادیه ای محضی) بود، خود تابع استقرار کنترل کارگری می شد. تنها در آنجا که تاثیر بوروکراسی ضعیف بود، یا پیشروان خارج از حیطه نفوذ اتحادیه قرار داشتند، کمیته های کارخانه شکل می گرفت و تجربه سه ساله ایران از اینهم فراتر می رود. ایجاد کمیته های اعتصاب، اعتصابات عمومی سیاسی، اشغال کارخانه ها، ایجاد شوراهای کارخانه، و قدم های اولیه به سمت اتحاد شوراهای مظهر ظرفیت انقلابی جنبش کارگری اند و توانایی پیشرو را بیگال، لکن از یکسو، قدر پیشرو بصورت پراکنده باقی ماند، و باطعمه فرقه گرایی ها شده و بصورت ابزار (میانجی) و زور و آگاهی کاذب درآمد. بجای آنکه آنان در یک فرانسوین سراسری سازمان یابند تا برنامه عمل خود را متحد کنند، بجای آنکه بصورت ابزار وحدت واقعی کارگران در آیند و دیکراسی کارگری را پایه ریزی کنند، جناح های گوناگون شکل می گرفت که حتی گاه در مقابل یکدیگر می ایستادند، شره، منافع گروهی، تجربه دیکراسی کارگری بود، از سوی دیگر، توده های کارگران بزعم فداکاری و شسور و عزیمشان قادر به ایجاد پلی به سمت عمل جمعی طبقه نبودند. مبارزه آنان، ریشه مشترک می داشت، اما به شاخه های گوناگون تجزیه می شد. شاخه هایی که در پرتو وحدت عمل کارگران پیشرو، تحت برنامه عمل واحد، قادر به ادغام و عمل انقلابی واحد طبقه می شدند.

فرقه گرایی و نظریه دخالت و جنبه مکل آگاهی کاذب روشنفکران خود بورژوا، ثمری جز پراکندگی پیشرو و وحدت و جنبش کارگری بخشیده است.

و اکنون از ما طلب می شود که واقع بین باشیم یعنی آنان ( رهبران ) را در واقعیت بحساب نیاوریم.

واقع بینی دو رویه دارد. در برابر آگاهی به ظرفیت کارگران محدودیت شان را قار می دهد و در برابر آگاهی به این محدودیت، جلوه آیده آل همین محدودیت را. روزنامه "کار" می نویسد: تسلط ذهنیت خرده بورژوازی و اعتماد نا آگاهی

به حاکمیت ورهبری در میان کارگران<sup>۶۱۰</sup>، این واقعیت است و انکار ناپذیر، این نشان می دهد که در باره ظرفیت کارگران غلوشده است. محدودیت یا ضعفشان نادیده مانده است.

آیا این محدودیت یا ضعف طبیعی است؟ هنگامی که کارگران ظرفیت غلبه بر محدودیت شان را از خود بروز می دهند و ابتکار و انرژی لازم به ناگاه لمحہ شرایط بوده و از کار بیرون می زند، به همان گونه که در اعتصاب اخیر ایران ناسیونال یادر غواخوان کارگران هیپکوی اراک، برای تشکیل یک شورای سراسری (آبان ۱۳۵۸) یابه هنگامی که کارگران سدکو در برابر فرمان تیسار مدنی (انحلال شورا) اعلام می کنند: «تا آخرین قطره خون خود از شوراهای خود دفاع می کنیم» آیا محدودیتشان در این است که حاضر به مبارزه تا آخرین قطره خون خود نیستند؟

دخالت پیشرو هنگامی حقیقی خواهد بود که بر تضاد مابین ظرفیت و محدودیت کارگران غلبه کند. آنکه محدودیت را می بیند، اما قادر به دیدن ظرفیت انقلابی نیست، خود تحت تسلط ذهنیت خرده بورژوازی (بورژوازی) است و از همین رو هنگامی که قدم به عرصه واقعی جنبش می نهد، محدودیت ذهنی خود او موجب می شود که محدودیت واقعی جنبش را نبیند. چنانکه در مبارزه برای سون ویژه و حق بیمه بیکاری و کاهش ساعات کار بناگاه، کارگر عادی بصورت نمونه، مطلوب در می آید. واقعیت معقول می شود. سرمقاله «کار» شماره ۱۲۳ می نویسد: «کارگران کاسب حسابگری نیست که با انسداد تغییر در شرایط از این صفت آن صف فرار کند. امروز طرفدار بنی صدمه باشد و فردا از بیرونی ارتجاع ریشه براند است»

افتد و طرفدار جمهوری اسلامی و خمینی گرد. «طبقه» کارگران این نوسانات کاسب کارانه خرده بورژوازی به دور است.» کارگران آگاهی ند آرند و دارند. ند آرند - زیرا بنیاد حاکمیت ورهبری آن رهسپار شده اند. دارند - زیرا به دنبال حاکمیت ورهبری آن رهسپار نمی شوند. تا آنجا که به مسئله رهبری مربوط است، آگاهی ند آرند. و تا آنجا که به خودشان مربوط میشود آگاهی دارند. در تئوری، از نا آگاهی کارگران آساز می کنند و در عمل آگاهی کارگران را فرض می کنند. ایده و واقعیت - بنیاد به مورد و تمایل مایبسته جای خود را تغییر می دهند.

این جا بجائی می آید که در روش بصورت التقاط جلوه میکند، در سیاست بصورت مانور پیشگی (برنامه حداقل) و در عمل به صورت فقدان هر گونه ابتکار. اگر اکنون می گویند که به هیت دست یافته اند، به بین خاطر است که این آگاهی را بصورت رسمی در آورده اند. (چنانکه اکنون مصوبات کنگره راهبیت خود می بند آرند). این هیت تا آنجا که به صورت استدلال ظاهر میشود بدین صورت است:

مقدمه یک: طبقه کارگر ضعیف است.

مقدمه دو: دوران کنونی هنوز انقلابی است.

پس، اگر آنجا که طبقه کارگر ضعیف است، امکان اعمال رهبری پرولتاریا در دوره کنونی وجود ندارد، لذا پیروزی قطعی انقلاب میسر نیست از آنجا که دوران کنونی انقلابی است باید به سمت مبارزه قطعی پیش رفت. کارگران، خود را برای نبرد نهایی آماده سازید» (سرمقاله کار شماره ۱۲۳) (اما اگر نبرد نهایی برای پیروزی قطعی نیست؟) خیر. طبقه کارگر ضعیف است. (آیا میتوان گفت: «نه، کارگران قادر به نبرد نهایی هستند، اما قادر به پیروزی قطعی نیستند؟ یا اگر انقلابهای ناقص نبرد نهایی طبقه کارگرند؟ اگر چنین نیست، پس آیا طبقه کارگر برای نبرد نهایی ضعیف نیست؟) خیر، در دوران کنونی انقلابی است و ما نباید از نبرد نهایی چشم پوشیم. (آیا مقصودتان از نبرد نهایی همان سرتنگونی است؟) آری. (آیا با هر حکومتی که بر سر کار نیاید؟) خیر. فقط حکومت انقلابی موقت. (اینکه یک شعار بورژوازی و بیابک شعار انقلاب بورژوازی مکرر است)

خیره، ما به نوع چین و بینام اعتقاد داریم. ( اما مگر در آنجا نبرد نهایی برای پیروزی قطعی و اعمال رهبری نبوده؟ ) آری ( پس مقصود شماره‌های پرولتاریا در سرنگونی هیئت حاکم است؟ ) می‌خواهید تحت این برنامه اتحاد واقعی کنید؟ خیر! ما هنوز ضعیف هستیم ( پس شما می‌خواهید در حکومتی پرولتاریائی شرکت کنید؟ ) ما هنوز روی مسئله شرکت تصمیم نگرفته‌ایم ( یعنی آیا هنوز نمی‌دانند حکومت آینده چگونه باید باشد؟ ) این حکومتی است که از قیام توده‌ها بیرون آمده و ما شین و ولتی پرولتاریائی را در هم می‌شکند. ( اما این حکومت کارگران و دهقانان است ) آری. و مگر در چنین حکومتی هنوز می‌تواند برولتاریا به مثابه طبقه حاکم برقرار نمی‌شود؟ ) آری، ولی ( ولی چه؟ ) هنوز طبقه کارگر ضعیف است.

وقتی استدلال به این جا می‌رسد، راهی نمی‌ماند به جز آنکه از استدلال چشم‌پوشی شود. حربه دیگری لازم است عمل البته، مانی خواهی یا چینی کشیدن و طعمه و نافع‌ال و ناتوانی در برداشتن حتی یک قدم عملی موجب عذاب وجدان شویم. اکنون آنچه برای حفظ اعتبار باقی مانده عمل است و تاکید بر روی عمل اما، نتیجه معکوس می‌دهد.

در ۱۱ اردیبهشت ( ۱۳۲۰ ) گفتند: در برابر حمله رژیم و انکس‌نشان خواهند داد. گمان می‌رفت تیسرا کافی خواهد بود. اما هواداران کف‌بسته به خیابان می‌آمدند و طعمه ارزان و او را ترویم شد. سپس، چوخه‌های رزمی مطرح شد، به هنگامی که مجاهدین عملیات نظامی خود را بسط می‌دادند، از لحاظ تئوری باید به دوران انقلابی انطباق یافت و از لحاظ عملی با نظامی‌گری مجاهدین. در سرمقاله " کار " گفته میشد نمی‌دانید رهبری صد چوخه رزمی چقدر مشکل است، گمان می‌رفت گفتن کافی است. همین رضایت خاطر ایجاد میکند. بعد کانونهای پارتیزانی مطرح شد، از همان قدم اول صد مشکل سرپا زد. مگر میشود همین طور کانون پیدا آورد. هم اکنون کانونهایی پیدا آمده‌اند که تویجی پرولتاریائی ( رنجبران، اتحادیه کمونیستها، مجاهدین )، بعد کمیته‌های اعتصاب مطرح شد. می‌باید " در هر کارخانه هر رشته تولید " ساخته می‌شدند و از طریق هماهنگی خود را برای " نبرد نهایی " آماده می‌ساختند ( سرمقاله " کار " شماره ۲۳ )، در عمل، اما، از چند صدتوق‌های بیگاری فراتر نرفتند. در همین حال که شورا‌های موجود را، هنوز به عنوان ابزار مبارزه می‌پذیرند.

عمل دیگر، از نیاز زندگی، خارج میشود و تا به نیاز خود تبدیل شود. " قطعنامه درباره تاکتیکها " هیچ حرفی رانگفته نمی‌گذارد. همه تاکتیک‌ها مقبولند: از شرکت در سندیکا و شورانا ساختن کمیته‌های اعتصاب به همکاری که دست بزنی بنفع انقلاب است. فعلا عمل اصلاح است. و هنگامی که این اصل پذیرفته شد. در واقع، می‌تواند سرتین فعالیتها، آنها که کلی نیستند، بلکه مشخص‌اند، انتخاب می‌شوند. حیطة فعالیتهای کارگری به شورا‌های حاضر و صند و قبای بیگاری محدود نمی‌شوند. تابع وضع کمیته‌های مخفی اعتصاب مشخص شود. برنامه حداقل، در عمل اجرا میشود.

حالا آنکه " آمادگی برای نبرد نهایی " مستلزم تشخیص مرکز ثقل فعالیتها در لحظه کنونی است. مشخصه لحظه کنونی جنگ داخلی است که توسط هیئت حاکمه تعمیم یافته است. شورا‌های کارخانه دافان شده است، انحلال یافته‌اند. آنچه باقی مانده، مرد و ریگ، تومسری خوردن و در آن گذشته است. گفته میشود: " از شورا‌های انقلابی، در برابر شورا‌های قلابی دفاع کنید " ( " کار " شماره ۲۳ )، اما شورا‌های انقلابی یعنی چه و کجاست؟ شورا‌ها از حیطة کنترل رانده‌اند و مند‌اند، زمینهای - تشکیلاتی می‌بازند و کارگری اکنون همانا کمیته عمل کارگری است که بطور مخفی سازمان می‌یابد، کلیه کارگران پیشرو را متحد میکند. و وظیفه خود را سازماندهی اعتصاب عمومی سیاسی قرار می‌دهد. برخلاف فضا، تروجد تند را اینجا وحدت بطور عملی تحقق می‌یابد. اتحاد عملی، به رغم گرایش‌های مختلف ( با جهت‌گیری سرنگونی انقلابی ) عمل میشود. در کراسی کارگری اولین شوره خود را در این کمیته‌ها می‌بیند.

این مسیر آمادگی حقیقی است، ما باقی خود فریبی است.

## توضیحات :

- ۱- مستخدم گانت . ۲- وساختان : سانترالیزم ارگانیك ( اصل انتصابی بودن وماهیت عضویت ) ۳- یاد طرد فروتن وقاشی به خیر ۴- رهبری استعفا هنوز هیت حاکم رار تاجعی میدانده رهبری جناح چپ ، هنوز تود بازی آن دلست است پس ، ماهیت طرد چیست وماهیت جذب چه ؟ ۵- یاد بعد از قیام افتادم ، در آن هنگام ، هفته ای چند جلسه برقرار بود ، از افرادی که نه علت برگرداری آنرا میدانستند و نه از چگونگی آن باخبر بودند . این هابیان میگردد که رهبرانی وجود دارد که بر این جلسات نظارت میکند و تصمیم نهایی را میگیرند . رهبرانی مخفی که سازمانده و هدایت گراصلی سازمان است . همچنین امر مستول جلسه را بصورت رابط بآن نیروی مخفی متصور میگردن خود اونیز به این تصور امن میزد . و نشانه پرستیزا بود .
- ۶- مارکس ، انگلس ، اطلاعیه ، سپتامبر ۱۸۷۹ . ۷- لنین " اتحاد " مه ۱۹۱۴ . ۸- گراشی " جدید " ( در یاد داشتهای زندان ) ۹- برای اولین شماره " خبرنگار " بعد از قیام ، خطوط اصلی استراتژی انقلابی رانوشتم که بید رنگ واکنش نشان دادند ، می گفتند : این نوشته بطور کلی درست است . اما بطور مشخص نمیتوان آنرا قبول کرد .
- ۱۰- لنین " انتخابات سن پترزبورگ و حران اپورتونیزم " ۲۵ ژانویه ۱۹۰۵ - لنین " طرح اولیه حکومت انقلابی موقت " ۱۹۰۵ ۱۲- سخنرانی لنین در دومین کنگره بین المللی کونیستی ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۰ ۱۳- لنین : آیا بلشویکها قادر به حفظ قدرت حکومتی اند ؟ ۱۹۱۷ ۱۴- مارکس - انگلس و خطابه کمیته مرکزی اتحادیه کونیستها ، مارس ۱۸۵۰
- ۱۵- لنین دوتکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک ژوئیه ۱۹۰۵ ۱۶- لنین تزه های آوریل ۱۹۱۷ ۱۸- همان
- ۱۹- کائوتسکی " بسوی قدرت " ۱۹۰۹ ۲۰- لنین بمناسبت چهارمین سالگشت انقلاب اکتبر ۱۴ اکتبر ۱۹۲۱
- ۲۱- لنین : انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد ۱۹۱۹ ۲۲- شماره ۲۰ ۲۳- لنین استبداد پرولتاریا " سامیر " ۱۹۰۴ تا " ۲۴- لنین : گزارش درباره شرکت سوسیال دمکراتها در حکومت انقلابی موقت ۱۸ آوریل
- ۲۵- ۱۹۰۵- لنین : خطر فلاکت راه مبارزه بآن ۱۹۱۷ ۲۶- لنین : دولت و انقلاب ۱۹۱۷ ۲۷- لنین : درباره انقلاب ۱۷ ژانویه ۱۹۲۳ ۲۸- انگلس : آنتی بورژینگ ۲۹- لنین : وظایف بلا واسطه ی قدرت شورواها ( کلیات جلد ۲۷ ص ۲۸۴ ) ۳۰- لنین " درباره انقلاب " ۱۹۲۳ ۳۱- همان ۳۲- لنین : دولت و انقلاب
- ۳۳- لنین دوتفسیر از اقدامات شخصی بدیست میدهد : یکی به معنای رفرم و دیگری به معنای تقاضای انتقالی اولی درجه باید کرد و دومی در سخنرانی در نخستین کنگره کشوری شورواهای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه ( ۴ ژوئن ۱۹۱۷ ) ۳۴- قطعنامه های کمیته دربارۀ تأنیکها در سومین و چهارمین کنگره ۳۵- لنین : بمناسبت چهارمین سالگشت انقلاب اکتبر ۱۹۲۱ ۳۶- لنین : تزه های آوریل ۳۷- لنین : دولت و انقلاب ۳۸- این تعریف نادرست است . گوران تربورن تعریف فرمال دیگری را بدست میدهد ( فرمانروائی سرمایه ویدایش دمکراسی )
- ۳۹- لنین : دولت و انقلاب ۴۰- لنین : انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد ۴۱- لنین : کونیسم چپ يك بیماری کودکانه آوریل ۱۹۲۰ ۴۲- لنین : درباره نقش طلا پایان ۱۹۲۱ ۴۳- لنین : طرح اولیه ی تزه های مربوط به مسله ملی و مستعمراتی ژوئن ۱۹۲۰ ۴۴- رسالات درباره مسائل ملی و مستعمراتی ۱۹۲۰ ۴۵- سلطانزاده انقلاب در خاور زمین
- ۱۹۲۰ ۴۶- حیدر عواماویلی : پایه های اجتماعی انقلاب ایران ۴۷- لنین : تزه ها و گزارشها در دمکراسی پرولتاری و دیکتاتوری پرولتاریا ۱۴ مارس ۱۹۱۹ ۴۸- برنامه دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی ۴۹- پایه کونک : نظا شوروا
- ۵۰- سیدنی وب و بتانریس وب دمکراسی صنعتی ۵۱- برنامه دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی ۵۲- نامه سر-

- کتاب به مجاهدین ۵۳ - ریچارد هایمن : کنترل کارگری و تئوری انقلابی ۱۹۷۴ ۵۴ - پری اندرسن : حدود و امکانات عمل اتحادیه های صنعتی ۵۵ - ارنست مندل بحثی پیرامون کنترل کارگری ۵۶ - رهنمود هائی درباره تشکیل - شوراهای واقعی در کارخانجات و موسسات مهر ۱۳۵۸ ۵۷ - ضوابط اساسی مشارکت مردم زخمینگی در بخشهای اجتماعی و مختلط ( متن رسمی مواقت نامه دولت آینده و مرکز واخذ کارگران ۵۸ - کجیل ودالتون ، بهران در سرمایه داری حاضر ۵۹ - سود ویژه یمتابه بخشی از دست مزد نخستین بار توسط مجاهدین م - ل مطرح شد ( نشریه قیام کارگر شماره ۲ سال ۱۳۵۵ ) ۶۰ - مارکس ، گروندریسه ۶۱ - بررسی مختصر جنبش کارگری در سال گذشته .

www.iran-archive.com

I. S. A.  
Denton

www.iran-archive.com

تکثیر از: سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا  
هوادار: «سازمان چریکهای فدائی خلق ایران»